۷۸۲۷ ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب جُنگ ابی و جبر ریسی
مؤلف
شماره ثبت کتاب
بازرسی شد
بازدید شد
۱۳۸۲
۲۲۶۴
۴۰۵

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار چهارم اندر شناختن حال شراب و منفعت و مضرت آن و این گفتار
هجده باب است باب اول اندر یاد کردن غرض خردمندان
از شراب خوردن دو چیز است یکی شادی روان دویم منفعت
تن و نگاه داشتن وی بر حال تندرستی و تن مرکب است از دو چیز
یکی از کالبد دوم دیگر نفس و این نفس را سه قوت باشد یکی را شهوانی گویند
و کار او همه حاصل کردن لذت و گذاردن شهوت باشد و معدن او
جگر است دویم را قوت حیوانی گویند و کار او همه غزو جاه و ریاست
طلبیدن و ظفر و غلبه و کینه کشیدن باشد و معدن او دل است سیم
قوت نفسانیست و او را قوت ناطقه گویند و قصد او طلب علم و حکمت
و صواب فرمودن و از کارهای زشت باز داشتن باشد و این قوت
خاصه مردم راست و معدن او دماغست و شریف ترین همه است
و خسیس ترین شهوانیست از بهر آنکه همه این جهان جوید و از بهیمی
و علامت هیچ اندیشه نکند و قوت حیوانی بعضی کارهای او ستوده
باشد و بعضی نکوهیده بدین سبب این قوت متوسطست میان
قوت انسانی و شهوانی از بهر آنکه قوت انسانی قوی تر باشد
و غلبه او را باشد قوت حیوانی متابع او باشد بر قهر کردن شهوانی و اگر

شهوانی دارد

شهوانی قوی تر باشد و بر نفسانی غلبه دارد و قوت حیوانی متابع
شهوانی گردد پس قهر قوت انسانی کند پس چون هر قوتی را کاری
مخالف یکدیگر است و هر قوتی را که خواهند از کار خویش باز دارند و بعضی
خویش باز توان داشت و خردمند همیشه از بدی و زشتی می پرهیزد
و قصد آن کند که همه کارهای او صواب باشد و آن باشد که خرد
فرماید لاجرم همیشه قوت شهوانی را که کارهای زشت فرماید قهر
میکند از بهر آنکه از خردمند همیشه اندرین دو کار مانده است
یکی قهر کردن قوت شهوانی دویم قصد کارهای صواب کردن و از
کار آخرت اندیشیدن برای رنج عظیمست چیزی بایست کردن
که دیر از این رنج و اندیشه آسایشی دهد حکیمان جهان بجستند
تا چیست که خردمند از بکار داشتن آن آسایشی یابد هیچ طعامی
و شرابی نباشد که این غرض از وی حاصل آید مگر شراب انگوری و
از بهر این غرض شراب کردند و بکار فرمودند تا قوت انسانی از
بکار داشتن آن از رنج و اندیشه آسایش یابد و قوت شهوانی
و حیوانی را نیز از قهر قوت آسایش باشد و بهره بهره دو قوت نیز بر وجهی
صواب حاصل آید از بهر آنکه نظام و عمارت جهان بدانست که بهر
هر قوتی چنانکه صواب باشد و بر وجهی که ثواب باشد حاصل شود و اگر

همگنان مردم یکبار این هر دو قوت را قهر کنند و هیچ بهره
نبود باشد که عمارت عالم و نسل بنی آدم باطل شود و منقطع گردد
باب دویم اندر شناختن منفعت شراب ... و پس میگوید
حرارت غریزی بیفزاید و طعام را نیکو هضم کند خلطهای
نامعتدل اندر تن معتدل کند و خون را پاکیزه کند و رنگ روی
مردم نیکو کند و مردم را فربه کند و صفرا که با خون آمیخته بود
باد از بیارد و بلغم خام و فسرده را بگدازد و قوت روح را
زیادت کند و خون را اندر تن گوشت گرداند و تندرستی
نگاه دارد و رگها را از خلطهای بد بشوید و شهوت کلبی را ببرد و
قولنج بادی را بگشاید و غذا را زود باطراف تن رساند جالینوس
گوید باد معده را بشکند و بگشاید و رگها را فراخ کند و غذا به تن
رساند و سده بگشاید و بخارهای غلیظ را لطیف کند و بعرق بیرون
آرد و خواب خوش آرد و بقراط میگوید شراب دست از هیچ
خلطی خام و فسرده که در تن مردم است باز ندارد تا بگشاید و بیرون
نیارد و نفس را شادی دهد و دل را تازه کند و دل را قوی گرداند
و اندر آخر بیماریها و تبهای گرم نیز بخور باید دادن و فسقوریدوس
گوید با این همه منافع کسی را که زهره او باشد سود دارد و خاصه

خاصه

بزهرهای سرد چون افیون و شوکران و شراب قوی گردد و مردم را
سود دارد و طبیبان خداوند مالیخولیا و خداوند عشق را بفرمایند
و این منفعتها کسی را باشد که بکار دارند بروده و اگر کسی را که شراب خوردن
عادت بوده باشد و از آن باز ایستد سودا و اندیشها و غمناکی
بی سببی پدید آید و هضم تباه گردد و مزاج سرد گردد و تن لاغر
شود و حرارت غریزی اندک شود و همه قوتها ضعیف شود و خلطها
که بسبب شراب خوردن و بعرق و باد را رونرم شدن طبع
دفع کردن از تن او بیرون شدن در تن او بماند و بسیار گردد
و بیماریهای گوناگون از آن تولد کند باب سیوم اندر آنکه هیچ
طعامی و شرابی نیست که او را چندین منفعت بزرگ اندر شراب
انگوری هست که اول آنست که مزاج او و حرارت او مر تن مردم را
مزاجی و حرارتی غریب نیست لیکن مزاج او و حرارت مناسب
حرارت غریزیست که تن مردم بدان زنده است و همه منفعت وی
از آنست که اندر خم میجوشد پخته همی گردد و آب او به بخار تحلیل
همی پذیرد و گوهر صافی وی میماند و نه تری فزونی باد وی باشد
و نه خبر دی غلیظ که از وی تخمی و یا خشکی تولد کند و یا بر معده
گرانی کند و اگر چه شیرهای میوه های دیگر و چیزهایی که از آن چیزها

که حس و حرکت بدان را بهابسته کند و علتها که بدان منسوب باشد پدید
آید چون صرع و سکته و غیر آن و اگر بخار سرد و خشک باشد مالیخولیا
و ترسیدن پدید آید و اگر کسی را اول در دماغ گرمتر از دیگر اندامها باشد
و اتفاق افتد که شراب کهن با جوشیده خورد بخار گرم و خشک با دماغ
برآید بیماریهای صفرایی چون برسام صفرایی و هذیان و بیخوابی
و دیوانگی که آن را قطرب گویند پدید آید و اگر بخار گرم و تر باشد
بیماریهای خونی و آماسهای گرم و خناق و تبهای گرم و سوزنده تولد
کند و باید دانست که مردم بجان زنده باشند و جان هوایی است لطیف
آتشی و معدن او اندر همه جانوران دل است و اندرون دل دو گشادگی است
فراخ یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ و طبیبان آن را بطن
القلب گویند و اندر هر دو بطن تجویف این هوا است که یاد کرده آمد لیکن
خون بیشتر است و اندر بطن راست هوا بیشتر است و خون کمتر و
اندر بطن چپ هوا کمتر است و خون بیشتر است مردم بدین هوا و
این خون زنده اند که اندر دل است و اندر شریانها که از دل رسته است
و اندر رگها که از جگر رسته است میان جگر و میان بطن راست
رگیست بزرگ که خون در آن رگ بسوی دل رود و پس از بطن راست
ببطن چپ آید و اندر بطن چپ دو رگست بزرگ یکی آنکه بطن خون ازوی

[illegible]

خون ازوی

بهمه شریانها رود و دو بطن پر کند و دوم آنکه پوست است از شش
که آن را بتازی ریه گویند و هوا از ریه بدین رگ بسوی دل آید و بوقت دم
زدن و هوای گرم و دودناک هم بدین رگ از دل بیرون رود و پس
هرگاه که مردم شراب خورند و شراب چیزیست که با خون بیامیزد
و با او یکی شود اندر جگر و اگر بسیار خورده شود از شراب پر شود
و این هر دو بطن دل که یاد کرده آمد نیز پر شود از شراب خوردن و
هرگاه که این دو بطن پر شود آن هوا که اندرون باشد جای نیابد که بگریزد
و بیرون آید و آن هوا جانست هرگاه که بیرون آید مردم اندر حال
بمیرد یکی از سببهای مرگ مفاجات که اندر شراب باشد اینست
و این بسیار دیدن اندر اوقات که از جگر افتد خناق باشد که مزاج جگر
گرم باشد اندر اصل بسیار شراب خورده شود و حرارت غریزی ضعیف
گردد و جگر سرد شود و شراب را هضم نتواند کرد و فعل خویش تمام
نتواند کرد و بدین سبب فضلها گرد آید و اندر تن پراکنده شود و [illegible]
پدید آید و یک سبب از سببهای استسقا اینست لاجرم مضرت
شراب بسیار از منفعت بیشتر باشد از بهر آنکه منفعت او را حدی
معلوم است و مضرتهای او را نهایت نیست و بسیار باشد که شراب
حرارت غریزی را کمتر کند خاصه که مزاج شراب خورنده اندر اصل گرم باشد

مانند کنند بضاعت و حیلت تا بجوشد و مست کننده شود و هر که
طبع میوه اصل خویش باز گیرد تر از شراب انگوری باشد یا سردتر
یا غلیظتر و بادناکتر باشد هیچ جز شیره انگوری رسیده است
و هیچ بدان پالوده گی نگردد و جزوهای ارضی و بادی از هیچ
شیره چنان جدا نشود تمامی که از شیره انگوری شود و هر چه اندر
شرابهای دیگر اندر کنند تا گرمتر بجوشد و بادناکی ببرد و آن چیز
شراب را گرمتر کند و گرمی او را از مناسب نماند حرارت غریزی
اندر کند اندامها حرارتی که از وی تولد کند بحرارت تب ماند
و خشکی زیادت کند و از آن مضرتهای دیگر تولد کنند بدین سبب
هیچ شرابی بجای او نیست

باب چهارم اندر مضرتهای شراب

منفعت شراب آنگاه باشد که باندازه بکار برند و هرگاه که از اندازه
اندر گذرد منفعت او مضرت گردد و از بهر آنکه منفعت بزرگ او آنست
که حرارت غریزی را چون غذاییست موافق و لیکن هر غذایی
پذیرنده تر آنکه قوی باشد که غذای او باندازه قوت او باشد چون
غذا افزون از آن گردد که قوت هضم و یا هضم تواند کرد و قوت
غاذیه را اندر او تصرف تواند کرد و ناچار غذایی پذیرنده ضعیف گردد
و چون منفعت مضرت گردد سوء الهضم پدید آید و تن او از فضولها

فضولها

آگنده شود و طبیعت بسبب بسیاری فضول و ضعف حرارت غریزی
از دفع عاجز شود و بدین سبب خلطهای بد اندر اندامها پراکنده شود
خاصه اندر اندامهای شریف چون جگر و معده و دماغ و علتها پدید آید
استاد طبیبان چنین گوید که از شراب خوردن بسیار و از سر شراب
وسوسها و اندیشهای بد و دیوانگی و گنگ فهمی و رای ناصواب و فراموشکاری
و نقصان خرد و تیرگی چشم و تباه شدن حواس و ترسیدن اندر
خواب و بیداری بی سببی و سراسیمگی پدید آید این جمله بیماریهای دماغست
که از افراط شراب پدید آید و اما بیماریهای تن چون سکته و خناق و لرزیدن
و نقرس و سرسام و فالج و تباهی مزاج و ضعف جگر و استسقا و درد
سر و درد دندان و آماسهای گرم و مرگ مفاجات پدید آید و باید
دانست که شراب گرم و ترست ماده بخار تری باشد و فاعل بخار
حرارت باشد و این هر دو اندر طبع شراب حاصل آید و هرگاه که مردم
شراب بسیار خورند و حرارت غریزی ضعیف گردد لابد سردی و تری
اندر تن زیادت گردد و شراب بخار آن را انگیزاند و بدماغ رساند
و دماغ بطبع خود سرد و تر هست و بسبب بسیاری شراب
خوردن حرارت غریزی ضعیف شده باشد آن بخارها را دفع نتواند کرد
و لطیف نتواند کرد و جبر هم آن بخارهای سرد و تر است اندر رگها

ویرا از دو گونه زیان دارد یکی آنکه حرارت غریزی را گرم کند و از اعتدال
بیرون برد و دوم آنکه رطوبت اصلی را بگدازد و تحلیل کند و زود
بدین سبب محرور را شراب دیر او دیر باید خورد و ممزوج باید خورد
اندک اندک باب چهارم اندر آنکه شراب کرا باید خورد و کرا نشاید خورد
طبع شراب گرم و تر است و شراب خوار را تا کودک و جوان یا کهل و یا
پیر اما کودک را طبع اندر بیشتر احوال گرم و تر باشد و رطوبت و از تری و گرمی
شراب گرمی و تری او را زیادت گردد بدین سبب مزاج او را از
اعتدال بیرون برد و اگر کودکی باشد که مزاج او به سردی گراییده بود
اندکی شراب زیان ندارد و اگرچه جالینوس میگوید به هیچ حال کودک
شراب نشاید خورد و افلاطون میگوید کودک را شراب حرامست
و شراب مر کودکان را همچون تیر است بر درخت و هم افلاطون میگوید
کودک را به هیچ حال نشاید خورد تا هجده ساله نشود چه بر سر آتش
کودک آتش دیگر فزوده شود که سبب سوختن وی گردد و چون
از هجده سالگی درگذرد باندازه باید خورد و اگر مزاج گرم باشد
ممزوج باید خورد و اندر مستی بجامهای بزرگ نخورد و حذر باید کرد و اما
چون مردم جوان طبع او گرم باشد اندر بیشتر حالها صفرا بر وی
غلبه دارد و شراب ویرا سبب بیماری صفراوی گردد و مردم کهل

کهل

اگر شراب خورد او را موافق باشد از بهر آنکه ویرا از شراب آن مضرت
نباشد که کودک را و مردم جوان را چه مزاج کهل سخت گرم نباشد و اگر کهلی
باشد که مزاج او به سردی گراید سخت سود دارد و مردم پیر را طبع
سرد و خشک باشد و شراب گرم و تر پس موافق‌ترین چیزی او را
شراب باشد اگر باندازه خورد که هر فصلی از فصلهای سال را طبعی
دیگر است و طبعهای شراب خوارگان نیز یکسان نباشد اما شراب
خوردن اندر اول بهار و میانه بهار چون بافراط باشد سود دارد
و اخلاط که اندر زمستان گرد آمده باشد لطیف کند و باد و از راه اجابت
طبع بیرون آرد و اندر آخر فصل بهار و تابستان تا باول فصل خزان
شراب خوردن صواب نباشد خاصه شراب کهن و اگر مردم شراب
خواره محرور باشد سخت زیان دارد و پس اگر خورده شود ممزوج باید
کرد با آب سرد و غذا نیز خشک باید کرد و غذا ترشیها موافق باید
خورد و از مستی تمام پرهیز باید کرد و اندر فصل خزان اگر بسیار
خورده اندکتر گراید اول که سود دارد و لیکن شراب لعل المسالین باید
صافی و هر که شراب خوردن عادت نکرده باشد بیگاه که بخورد و اگر محرور
باشد درد سر آرد و تب و سرگشتن و اگر مرطوب باشد و منفعتی آرد
و گوش گر شود و از بهر آنکه شراب غذای دهنده است که بدارو ماند

و چون اندر معده وزود بسخت قوت ویرین غلبه کند پس قوت او را
هضم کند چون ابتدا خواهد کرد باید که از همه رنجهای بدنی و نفسانی
آسوده باشد و خوشدل باشد و نخست شرابی صافی تر و خوشتر
خورد و به آب ممزوج کند تا طعم شراب شکسته شود و معده او را
قبول کند و اندک اندک باید خورد تا طبع با شراب سازوار گردد و اگر
مرطوب باشد اندکی از آب می کاهد و اندر شراب میفزاید
اندر شراب بسیار نگوید و بسیار حرکت نکند تا از مستی بیرون
نیاید آغاز دیگر باره خوردن نکند باب ششم اندر حالها که از شراب
خوردن پدید آید چون نشاط و سرگشتن و غیر آن سبب نشاط
دو چیز است یکی نفس و دیگر تن آنچه از نفس باشد چنان باشد که شراب
خرد را بپوشاند و قوت عقل کمتر کند و قوت شهوت بیفزاید و چون
خرد پوشیده شد و مردم اندر کار با اندیشه نکنند و از عاقبت کارها
غافل شوند و هرچه کنند باک ندارند و هرگاه که قوت شهوت
قوی‌تر شود خرد را مقهور کند و از کار خویش باز دارد و مردم طبع بهایم
گردند و از اثرهای نشاط نخست دست زدن و شعر خواندن
و بازی کردن پدید آید و نا کردنی کردن گیرد تا طبع بهیمی رسد
بسیاری و اندکی این حال مقدار بسیاری و اندکی شراب باشد و بمقدار

وبمقدار

مستی آنچه از تن باشد چنان باشد که شراب با خون بیامیزد و از جگر
سوی دل رود و دل گرم کند و گرمی اندر همه اطراف تن بگسترد و
تا مردم از حال شراب خوردن سخن گوی شوند و دلیرتر گردند و بیشتر
خندند و حرکت بیشتر کنند و اما سبب سرگشتن آنست که حرارت
شراب و حرارت جگر بخار از معده برانگیزد و طبع بخار آنست
که هرگاه وی را پدید آهنگ بالا کند پس چون از معده برآید آهنگ
دماغ کند و از بهر آنکه شکل سر گرد است بخار اندر سر گردان شود
و سبب گردیدن بخار روح باصره و با بخار آمیخته شود و روح
وی بگردد و بدین سبب هرچه مردم بینند چنان پندارند که آن چیز
میگردد و سبب آنکه مست یک چیز را دو بیند یا بسیار چیزها بیند
اما سبب آنکه مردم احول گردند یکی را دو بینند اندر تشریح
عصبهای چشم یاد کرده آمده است و مست را همان خیال
بیفتد بدان سبب یکی را دو بیند آنکه یک چیز را بسیار چیزها بیند
آنست که هرگاه که بخار اندر سر باشد گردان شود و روح
باصره نیز با آن بخار گردان شود و چشم را دو حال پدید آید یکی
چنان پندارد که هرچه برابر چشم اوست میگردد و با این حال
یک چیز را بسیار چیزها بیند از بهر آنکه فرقی نیست میان آنکه چیزی

که برابر چشم همی گردد و میان آنکه روح باصره میگردد و دوم آنکه
هر دو حال برابری چیزها با روح باصره چیزهای زود و از زود
یکچیز اندر یک لحظه بسیار بار برابر روح باصره افتد آن یک چیز
بسیار چیز بنماید چنانکه اگر مثلا بر پشت سپری نقطه نشان
کرده شود و آن سپر را نیک بگردانند آن نقطه چنان نماید که
خطیست بر پشت آن سپر و این از بهر آن باشد که آن نقطه زود زود
اندر برابر روح باصره همی آید و او را اندر یک لحظه بسیار بار اندر برابر
خویش می بیند تا آن نقطه خط نماید و آن نقطهای بسیار باشد که
پیوسته شده باشد و سبب آنکه زبان مست اندر آویزد
که مست را اندامها سست گردد و سبب آنکه بخار شراب دماغ را
بپوشاند و حرکت و حس همه اندامها بواسطه عصبها پس چون
دماغ از بخار پوشیده گردد و عصبها از گرمی و تری شراب نرم
گردد و قوت بردارنده و جنباننده ضعیف گردد و اگر مردم سخن
بقوت ناطقه گویند لیکن بآلت زبان تمام شود و زبان عضویست
متخلخل و بخار پذیرنده و زود بدین سبب از پی شراب
سخن نتواند گفت یکی از ضعف زبان و یکی از ضعف قوت ناطقه
که نتواند آلت زبان را بکار داشتن و سبب آنکه مست جماع نتواند

نتواند کرد

آنست که چنان میباید که اندر وقت جماع حرارت اندر آلت جماع
بیشتر باشد از آنچه که اندر همه اطراف تن و دوم آنکه همه اندامهای مست
همه سست باشد و سه دیگر آنکه باید که اندر وقت جماع رگها از غذای
شایسته و گوارنده پر باشد و سبب آنکه مست جماع زیان دارد
بیشتر آنست که حرارت او پراکنده شده باشد و اندامها و بشره او
متخلخل باشد از حرارت شراب و هر گاه که جماع کند حرکت بسیار
باید کرد و بیم آن باشد که حرارت از همه تن بیرون شود و مخاطره
باشد که سکته افتد خاصه که اگر در تن فضول گرد آمده باشد و فرزند
که از مست تولد کند زشت روی باشد و بیمارناک و بدخوی باشد
و کم عقل از بهر آنکه آب مست رقیق باشد و ناپخته و با فضول آمیخته باشد

باب پنجم اندر شناختن آنکه مستی چه باشد و درجات آن چند است

سخن اندر شراب انگوری میرود از بهر آنکه اندر اقلیم ما بیشتر شراب
از انگور کنند و انگور مرکبست از چهار چیز از بهر وی یکی پوست و
خشکست بطبع زمین و بهری دیگر بطبع آب سرد و تر و بهر سیم
گرم و تر بطبع هوا و بهر چهارم گرم و خشک بطبع آتش است یا دو
گرمی و سردی انگور بشیرینی و ترشی باشد هر چه شیرین تر گرم تر
و هر گاه که انگور را بکوبند و عصیر نیکو از وی بیرون کنند

و دانه که سردی و خشکی اندر وی بیشتر باشد از وی پیدا شود و عصیر
که گرمی و تری بیشتر باشد بماند و هر گاه که عصیر اندر خم کرده شود جزو
آتشی که اندر وی باشد آهنگ بالا کند و اجزای زمینی که اندر وی
مانده باشد آهنگ زیر کند و جوشیدن عصیر آنست که این اجزا از هم
جدا میشود و جزو آتشی کفک شود و زمینی دردی گردد و هوایی و آبی
اندر میانه بماند و از بهر آنکه اندر عصیر جزو آتشی حرارتی که اندر جزو
هوایی و آبی باشد بیشتر باشد و همچنین تا مدت چهار ماه این اجزا از
یکدیگر جدا میشود تا پس از آن شراب صافی بماند و گرم و تر و از پس
چهار ماه حرارت کهن تر گردد و گرمی و خشکی بیش از گرمی
و تری باشد از اینجا معلوم شد که شراب گرم و تر است و معده
و جگر مردم گرمست چون شراب خورده شود گرمی معده و جگر
شراب را گرم کند و بخارهای گرم و تر از وی برانگیزد و این بخار
بلطافت گرمی اندر رگها و اعضا برود و آهنگ بالا کند چون بدماغ
رسد دماغ را گرم کند و تری دماغ را بپوشاند بدین سبب همه
اطراف گرم شود و حرکت بسیار پدید آید و هر گاه که ماده این بخار
بسیار شود و راهها که حس و حرکت بدان راهها از دماغ بهمه تن
رسد از بخار تر گردد و مستی و سستی اندام پدید آید و از پوشیدگی دماغ

دماغ

و غرق شدن وی اندر بخار بیهوشی پدید آید و لیکن هر گاه که بدین
درجه رسند اگر بخسبند و دیگر شراب نخورند این بخارها از بهر آنکه
لطیف پراکنده و مردم هشیار گردند و کسی که دماغ سخت
باشد یا ضعیف شده زودتر مست شود و حکما چنین گفته اند که
مستی از شراب خوردن آسایش یافتن است از کارها و اندیشها
و غمهای این جهانی و نشاط و گستاخی فزودن باده دوستان
و تیز گشتن فهم و خاطر و کینه دشمن زایل شدن و تازه رو
و دلیری و خوش آمدن سماع و خوشی جوانی حاصل شدن
و این را مستی نخستین گویند و این درجه از مستی ستوده است
و هر گاه که از این حد اندر گذرند و این منفعتها باطل گردد و در کارهای
بدنی و نفسانی مضطرب شود و در رقص و سرود و بازی
با کهتران و رنجانیدن حاضران آغاز کنند و این حال غایت
مستی دوم باشد و همه مضرتهای شراب که یاد کرده آمد اندرین
مستی حاصل شود و هر گاه که از این حد نیز اندر گذرند و مستی
سیوم باشد و از وی سکته و فالج و صرع و مرگ مفاجات و
مخاطرهای بزرگ توقع دارد و بعضی اطبا اندر هر ماهی یکبار
آسایش تمام روا داشته اند از بهر آنکه اندر مستی تمام اعضا

وارواح را اندر زمانی بیکبار آسایش تمام حاصل آید و قوت گوارش
هضم تمام حاصل آید و خلطهای خام و بد اندر تن پخته شود و فضلات
از تن پاک شود **باب ششم اندر سبب آنکه چرا مردمان زود مست**
شوند و بسیار دیر مست شوند اگر مزاج گرم و جگر و دماغ مردم
گرم باشند زود تر مست کند و مستی اینکس بیشتر زیان دارد
و اگر مزاج معتدل باشد ولیکن جگر و معده و دماغ وی خرد باشد
و رگهاش تنگ باشد اینکس شراب بسیار نتواند خورد و زود مست
شود و اگر جگر یا دماغ ضعیف باشد بیکبار مست شود و شراب
و مستی وی را زیان دارد و سببی دیگر آنکه زود مست شدن از
نفس شراب باشد و از قوت شراب و ضعیفی شراب و شراب کهن
دیر مست کند ولیکن مستی وی دیر بدارد و سبب دیر مست کردن
اندکی ترش باشد و سبب دیر مست یافتن قوت شراب باشد
و شراب خام زود تر مست کند از شراب جوشیده و شراب رقیق
زود مستی آرد و زود تر بگذارد و شراب گرم زود تر مست کند
از شراب سرد و شراب سرد و شرابی که اندر وی افزاری باشد
چون قرنفل و جوز بوا و غیر آن زود تر مست کند از بهر گرمی و لطافت
و شراب خوردن ناشتا زود مست کند و بسیار آفتها آرد

افتها آرد

چون سرسامی و دیوانگی و تشنج و غیر آن **باب نهم اندر آنکه بعضی**
مردم از شراب بد خورند هر شخصی را که معده بضرورت سرد باشد
و طعام نگوارد و شهوت طعام نباشد و آروغ ترش برآید
و هرگاه که آب خورد معده و شکم باد گیرد و قراقر کند و طعام
اندر معده گرانی کند و دیر بماند او را بضرورت شراب باید خورد
باب دهم اندر آنکه بعضی مردمان هرگاه که شراب بجام بزرگ خورند
دیر مست شوند بسبب آنکه معده و جگر گرم باشد حرارت
معده بزودی از شراب بسیار که یکبار خورده شود بخار ریزه
انگیخت و حال همچنان باشد که حال هیزم بسیار و تر که بر آتش
ضعیف نهی قوت هیزم از قوت آتش بیشتر باشد آن آتش
آن هیزم را نتواند سوخت شخصی را که معده بس گرم نباشد حال
او با حال بزرگ همچون حال آتش ضعیف باشد با هیزم بسیار
هرگاه که بجام بزرگ خورد دیر مست شود و چون مست شود دیر
هشیار گردد و هرگاه شخصی بجام کوچک خورد معده و جگر او آن
شراب برانگیزاند و دماغ او پر سود **باب یازدهم اندر شناختن**
آنکه مردم که شراب بسیار خورند بخسبند مست
و وقت برخاستن مرده باشند یک سبب اندر یافتن

شراب که یاد کرده آمد بشرح و مختصر آن اینست که شراب چیزی
لطیف و زود اندر رگها بگذرد و خون گردد و در رگها از وی بخار
و هوا اندر رگها جای بماند و آنچه باشد جای شراب باز گذارد
و بیرون رود و اینکس مرده باشد که نفس او پر شود تا نتواند نفس
زدن و هرگاه که نفس زدن نتواند آنست که هوا فرو نتواند شدن و بر نتواند
آمدن و هرگاه که حال چنین باشد این شخص اندر حال بمیرد **باب دوازدهم**
اندر شناختن خمار و تدبیر آن کردن هرگاه که حرارت غریزی
و قوت هاضمه ضعیف شود طعام و شراب را اندر معده هضمی نیک
نباشد و هرگاه که طعام و شراب را هضمی باشد فضله ناگواریده اندر
تن بماند فضله شراب را خمار گویند و اسباب خمار پنج است یکی ضعف
قوت هاضمه دوم ضعف قوت جاذبه سیم سوء المزاج که قوت جاذبه از
سبب ضعیف شود و چهارم قوت شراب پنجم قوام شراب این جمله
اسباب ناگواریدن شراب است و هرگاه که شراب ناگواریده اندر
معده باشد و با رطوبت تن آمیخته باشد گرانی سر و تن آرد و هرگاه
که با صفرا آمیخته باشد غثیان و شوریدن دل و کرب آرد و بپارسی کرب را
تاسه گویند و با خون آمیخته باشد مردم نشاط جویند و چون سبب
خمار فضله ناگواریده است علاج آن بدو چیز باشد یکی باستفراغ

باستفراغ

این فضله و دیگر تقویت کردن قوت هاضمه تا آنچه ازین فضله مانده باشد
هضم شود و اشخاص باشند که مدت خمار ایشان یکساعت باشد
و بیشتر نبود و باشد که یکروز باشد و باشد که سه روز باشد اندر خمار
و هر که را دماغ تر و ضعیف باشد خمار او دیرتر دارد و شخصی که مزاج
او پر و تر باشد خمار او دیر بکشد و شخصی را که خمار او سه روز اندر
کند و با خمار او چیزی دیگر آمیخته باشد و علاج خمار اندر کتاب معالجات
اندر باب درد سر خمار یاد کرده آید **باب سیزدهم اندر تدبیر کسی**
که خواهد که شراب بیشتر خورد و دیرتر مست شود
پیش از شراب خوردن حرکت بسیار نشاید کرد و اندر آفتاب ننشاید گشت
نباید خورد و بسیار نباید گفت و حرکت بسیار نباید کرد و اگر
بامداد خورند نخست شراب افسنتین بخورند نخست موافق باشد
و خمار نیز کمتر باشد و غذای سماقی و عدسی و ریباج باد و غوره با
و کرنب موافق باشد و شیرینی موافق باشد و گروهی گفته اند
که شراب خوردن بر چیزهای ترش و قابض نیک نباشد از بهر آنکه
قابض شراب را اندر معده دیر بدارد و بخار بسیار شود و او را طبع سخت
و او را نیز باز دارد و کسی را که خواهد دیر مست شود او را طبع نرم
باید و او را نیز نباید بس اسفیدباهای حب و تیره گفته اند که

روغن گاو بیاید زیرا که دیر مست شود و قوت شراب را از معده و جگر
باز دارد و دفع کند و چیزها که اندر وی توابل بسیار باشد
نشاید خورد و نیز چیزها که اندر وی مزه تیز باشد چون نانخواه
کمون کامهای گرم و بویهای گرم و ناخوش نباید بویید
و یعقوب بن اسحق گوید که هر که پیش از شراب پنج دانه بادام
تلخ بخورد دیر مست شود و این از بهر آن باشد که وی معده
را دباغت کند و ادرار کند و این معجون اطبا ساخته اند از بهر این
کار بادام تلخ و تخم کرنب و بادام شیرین و پودنه و جو و جلاب
خشک و نمک نفطی همه بکوبند و بگلاب خمیر کنند و معجون کنند
و پیش از شراب سه درم سنگ بخورند ولیکن محرور را نشاید
باب چهاردهم اندر تدبیر آنکه دوستی شراب کم شود و اگر کسی مست
باشد زود هشیار گردد علاج دوستی شراب از روی عقل
اول آنست که مردم را خود را توبه کنند تا نفس شهوانی را
از کار زشت باز دارد و اما از طریق خاصیت گفته اند که مقدار یک
رطل آب کسی را بدهند و بگویند که این آب چیست شراب را
دشمن گردد و اگر چند روز بر گرسنگی نان اندر شراب آغشته
خورد و شراب را دشمن شود و مگس را بگیرند و خشک کنند و بسایند

وبسایند

و اندر شراب کنند و بدهند شراب را دشمن شود اما اگر مست را سرکه
با آب بیامیزند و بدهند هشیار شود و دفع تیزی او کند اگر سرکه
کند همچنین باشد و تدبیرهای مخمور آنکه اندر کتاب معالجات
اندر علاج صداع خماری یاد کرده شود بکار دارند و بوی شراب را
گشنیز خشک تر و سعد و زرنباد و کبابه و تخم بادیان هر کدام
که بخایند ببرد **باب پانزدهم اندر شناختن حالهای انواع شراب**
شراب **رقیق** غذا کمتر دهد و زود از معده و جگر بیرون رود
و ادرار بیشتر کند و زود تر اندر رگها بگذرد و به دماغ رسد و زود
تر نشاط پدید آید و زود باز گذارد و آنچه غیر رقیق باشد
بر عکس باشد **شراب غلیظ** غذا بیشتر دهد و نفخ بکند و دیر
از معده بیرون رود و به دماغ رسد و نشاط بیشتر آرد و مستی
دیر باز گذارد و صفت **شراب معتدل** فعل او اندرین همه ابواب
باعتدال باشد **شراب سپید** سخت گرم نباشد و مثانه را گرم کند
بول را پاک کند و محرور را شاید که این شراب را بخورد و **شراب زرد**
طبع این گرمتر از شراب سفید باشد **شراب لعل** گرمتر از شراب
سفید باشد و شراب زرد و هر چند بیشتر بسرخی گراید گرمتر
باشد و کسی را که اندر امعا و اندر معده بلغمی باشد سود دارد

شراب آتشی رنگ گرمتر از همه شرابها باشد **شراب سپید** غذا بیشتر

و گرمی این شراب کمتر از شراب آتشی رنگ و دیر **شراب ضعیف بوی**

ضعیف باشد و دیر اندر معده بماند و محرور را شاید **شراب خوش بوی**

دماغ را زیان دارد و خلطهای بد را اندر تن گرد آرد **شراب بی مزه**

ضعیف باشد و محرور را شاید **شراب شیرین** مزاج را گرم کند و دیر

اندر معده بماند و جگر را سده آرد و سپرز را بزرگ کند و مردم لاغر را

فربه کند و بر و سینه را نرم کند **شراب تلخ** گرم باشد و طعام گوارد

و اخلاط بلغمی را لطیف کند و از معده بیرون آرد و سده ها را تمام

بگشاید و تن را گرم کند و محرور را ورد سپر آرد و مرطوب را شاید که

بخورد **شراب تیز** قوی تر از تلخ باشد و باد ها بشکند و نیکو بود

شراب ناخوش طعم سخت بد باشد و همه مزاجها را زیان دارد

و خلطهای بد را اندر تن گرد آرد **شراب بکوکبر** معده را قوی کند

و طبع را خشک کند و بول را بسیار آرد و غذا کمتر دهد

شراب سرخ سبز همین فعل کند شرابی که از انگور سبز گیرند

کند گرمتر و قوی تر باشد از شرابی که از انگوری گرم سیری و مرو

سیری کنند و شرابی که از انگور کوهپایه و یا انگور زمینی سنگ

آمیز کنند قوی تر و خشک تر باشد از شرابها باشد که از انگور زمینهای

نرم کنند

نرم کنند که بسیار آب باشد تری بسیار کند و بی قوت باشد زمینهای

گرم و خشک را سود دارد و اختلاف طبایع جای ده هوا باشد

و خم شراب نو بهتر باشد و شاید که خم شراب اندر زمین کنند

و نه اندر جایهای نم ناک و جایی که باد و آنجا رسد از بهر آنکه بخار زمین

باری بیامیزد و بخار شراب از وی جدا نشود و این شراب نیکو نبود

باشد و خون را بلغمی کند سبب بسیار بها **شراب خام**

زود مست کند و زود بگذارد و خمار او سبکتر باشد و نشاط بیشتر

آرد و غذا معتدل دهد و خون را صاف کند و دل را قوی کند

و فساد وی که از پیوست خوردن او تولد کند زود دور توان کرد

لیکن دماغ را تر کند و بوی و دهان را ناخوش کند شراب **جوشیده**

دو گونه باشد یکی گرم و دیگر تلخ اما تلخ گرمتر و خشکتر از همه خاصیت

و لطیفتر و زودتر به اطراف رسد و خوشبوتر و خوشخوارتر از خام باشد

و دیرتر مست کند و دیرتر بگذارد و خمار او گرانتر باشد و نشاط او

همچون نشاط خام باشد و اندر زمستان کسانی را که سردی بر

ایشان غلبه باشد و پیر ان را موافق باشد و این شراب بوی و دهان

ناخوش کند چنانکه خام کند و اما جوشیده شیرین دیر گوارد

و غذا بسیار دهد و مزاج را گرم کند و اندر خون بیفزاید و خون را

و بر و سینه را نیک باشد و طبع را نرم کند و اندر جگر سده آرد

و سپرز را بزرگ کند و باشد که از این علت استسقا پدید آید باشد

که اندر گرده و مثانه سنگ و ریگ تولد کند و بسیار خوردن

این شراب هیچکس را نشاید **شراب خوتری** اندروی بیش از

گرمی باشد و اندر معده نفخ آرد و دیرتر بگوارد و دماغ را تر کند

و رطوبتها را اندر تن گرد آرد و خداوند مزاج گرم و خشک را مزه

سود دارد و نیکو بود **شراب کهن** گرم و خشک باشد به ریم

و بدار و زود بگذرد باشد و بخار او دماغ را خشک کند و حواس را

تیره کند و او امعا را بد باشد و معده را سود دارد و طعام را

بگوارد و مرطوب را سود دارد و باد ها را بشکند و بلغم خام و مزه

را بگدازد و باد را و اجابت طبع بیرون آرد **شراب صرف**

پیران را و خداوند فالج را و انواع قولنج را و بلو بار را که اندر معده

و امعا افتد سود دارد و مردم لاغر را و محرور را زیان دارد

و بد بود **شراب ممزوج** کسی را که دماغ ضعیف باشد یا خون

غلبه دارد و دملها را ریح میدارد و خداوند دردسر را

و خداوند دق و سل را و ناتوانان را سود دارد و اندر تابستان

ممزوج بیشترین مزاجها را موافق تر از شراب صرف باشد

صرف باشد

شراب مویزی خشکی اندروی بیشتر از آن که در شراب انگوری

و گرمی کمتر و غذا کمتر از آن دهد اما مویز رسیده و بیاید که باشد

و کسی را که مزاج بگرمی و خشکی گراید نشاید و اندر معده باد کند و

زود باسود را بیامیزد و اگر شراب مویز را شمس کنند و یا بجوشند

قوی تر و گرمتر گردد و اگر دو شاب با مویز یار کنند طبع را

نرم کند و نفخ را زیادت کند و کسی را که اندر معده و امعا رطوبتی

باشد نشاید مگر جوشیده و اقاقیا اندر گرده و اگر انگبین

با مویز یار کنند گرمتر باشد و اورا بیشتر کند و گرده و مثانه را

گرمتر کند و بر و سینه را بهتر باشد و اگر چنانچه کند با مویز و انگبین

در همدیگر یار کنند گرمتر باشد و نفخ آرد و آلت باه را یاری دهد

ولیکن باشد که منی کشتن آرد و اندر معده و این شراب که

بدین نوع باشد دیرتر گوارد و بلکه گاه اقاقیا اندر گرده باشد تا زود

گوارد ولیکن بخار بیشتر کند **شراب خرما** گرم و نرم باشد

طبع را نرم کند و ثقل را از معده و امعا بیرون آرد و بر و سینه را

نیک باشد ولیکن تشنگی آرد و اندر جگر سده آرد و باسور

بیامیزد و خون را سیاه و سطبر کند و تن را غذای قوی دهد و

کند و ششش اندر پوست پدید آرد و این شراب را سخت مستی آرد

هرگاه که وی بر طریق معالجت که تولنجی را سود دارد و شرابها که از
برنج و ارزن و گاورس و مانند آن کنند آنرا شراب بگویند
و از آن فعل و منفعت شراب نباید مگر تری دماغ و گرانی
و شراب نیم ازین جمله باشد و از وی فعل شراب نیاید **باب**
شاندهم اندر شراب کردن باید دانست که از انواع شرابها
شراب انگوری موافقتر باشد و مضرتهای آن کمتر و منفعت آن
بیشتر و انگور هر چه رسیده تر باشد شراب او قویتر و بهتر باشد
و انگور باید که آب بر وی خورده باشد نه آب کاریز و هر گاه که عصیر
اندر خم کنند آبی و سیب شیرین بشکافند و اندر خم کنند و لسان
الثور اندر خرقه بسته اندر وی افکنند و بگذارند تا بجوشد و هر گاه
که سر خم خواهند بگل گرفت پارهای از وی بیرون ارند و خرقه
لسان الثور اندر وی بگذارند نشاط شراب بیشتر باشد و بوی خوشتر
تر باشد خاصه مردم سودایی را و اگر برگ مورد و انکه بتازی حب
الآس گویند نیم کوفته کنند و اندر مقدار صد من عصیر ده من
از آن اندر کنند اندر وی بجوشد کسی را که اسهال کهن باشد
معده را قوی کند و هر گاه که اندر قرابه خواهند کرد نخست اندر
قرابه پاره گلاب اندر کنند و بگردانند تا باندرون قرابه برسد

و سر قرابه سخت کنند و بنهند تا آن تری گلاب اندر وی
خشک شود و پس شراب اندر کنند و سر قرابه را بگل اندر گیرند
خوشبوتر و نافع تر باشد **باب هفدهم اندر مجلسهای شراب خوردن**
هوای مجلس شراب معتدل باید و اگر بخنکی گراید اندکی بهتر
از بهر آنکه مردم اندرین هوا دیر مست شوند و زود و تر هشیار
گردند و حرارت شکسته تر باشد و خوشبو باید از بوی میوه‌ها
چون سیب و آبی و گلاب و اندکی بوی کافور و بنفشه و نیلوفر
و مورد و شاسفرم و بسیج بوی عنبر و ناخوش نباید
که انجا رسد و بوی عود کمتر باید و خانه فراخ باید و پاکیزه
و رنگها و صورتهاست باید که نظاره آن کردن در حال مستی
ذهن را بشوراند و محمد بن زکریا میگوید که اندر صحرا و زیر آسمان
نشستن موافق تر باشد از آنکه در خانه باشد و چون در صحرا
نشینند اندر آفتاب و گذرباد نشستن نباید و در روزها
در خانه اولیتر باشد **حب الخضرا**
بپارسی وی را این گویند گرمست بدرجه دوم و خشک بدرجه
اول گرده‌ی کشته اندر درخت او کهن شود و بزرگ آنرا العرکه گویند
او را رگ کند و سپرز را سود دارد و رطوبت از جا بکند و خداوند لقوه

و فالج را سود دارد و صمغ او را علک البطم گویند و علک الانباط
نیز گویند محللست و زداینده است مقدار یک مثقال با عسل یا جلاب
لعوق کنند و بخورند اخلاط غلیظ را که اندر سینه باشد پاک کند
و بیرون آرد بکار آید که طبع را نرم کند و گرده را پاک کند و قوت باه
زیادت کند و در مرهمها کشد سود دارد و آماسهای سخت را
نرم کند و بپزاند و پاک کند ابن ماسویه گوید
حب الخضرا شهوت طعام ببرد

م م
م

ماهی سقنقور ماهی ریمان ماهی زهره ابریشم مقرض فطراسالیون سیاه آس
کبابه چینی ریوند چینی دارچینی فلفل دار فلفل زنجبیل سنبل الطیب
اذفار الطیب طین مختوم ساذج هندی شیطرج هندی تخم کرفس
مرزنجوش خصیة الثعلب جندبیدستر جنطیانای رومی اسارون رومی
بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری بوزیدان عاقرقرحا اندروستر
پوست بیرون پسته پوست اترج تخم بیون زرنب سعد کوفی حب الآس
تخم جرجیر زعفران تخم خربزه مغز بادرنجبویه مغز فندق مغز تخم خربزه
مغز پسته مغز بادام دماغ گنجشک بیست و پنج عدد تخم فودنج تخم پیاز
تخم شلغم شکر سپید سار فلفل تخم تره قرنفل روغن بادام
اجزا را کوفته و بیخته باسه وزن عسل ترکیب سازند **مفرح منقول از**
خط سیادت پناه حکیم سلمان مبیی و مشیی بود سنبل الطیب
قرنجمشک قرفه کبابه فوفل خولنجان جوزبوا پوست اترج
درونج بادرنجبویه خصیة الثعلب مصطکی زرنباد صمغ عربی
تخم ترب دارچینی دار فلفل فلفل سفید خشخاش سفید ریوند چینی
حب الغار جندبیدستر تخم جزر تخم شلغم چوب چینی میعه کندر
بیون عود شقاقل قرنفل اسارون زعفران بهمن سرخ
بهمن سفید نارمشک ورق گل سرخ کبابه چینی ابریشم خام اولی

مفرح بارد منقول از نسخهٔ حکمت پناه حکیم سلمان تقویت دل و دماغ کند

ورق گل سرخ طباشیر بهمن سفید گل گاوزبان کزنشک
صندل سفید مغز تخم خیار تخم کدو تخم خرفه زرشک مروارید کهربا
زعفران کافور نبات سفید نبات را در عرق بید مشک حل کرده
با پنجاه درم آب سیب و ادویه را با آن بسرشند شربتی دو مثقال

مفرح تقویت دل و دماغ کند و نعوظ آورد و ترتیب افعی

مایه شتر اعرابی سعد کوفی خصیة الثعلب تخم ترب کبابه چینی
تخم جرجیر رازیانه فلفل دارچینی کندر زعفران مصطکی
بهمن سفید بهمن سرخ ماه فرفین فوفل قاقله کبار درونج
بسباسه گل گاوزبان قرنفل سنبل الطیب عاقرقرحا زنجبیل
ساذج اذخر آب سیب پنجاه درم نبات پنجاه درم عسل سفید دو وزن ادویه

مفرح فضلای هندی را بگدازد و شهوت طعام آورد و قوت باصره

یاری دهد و قوت حفظ زیاده کند و خرد بیفزاید و قوت باه
بدهد و منی زیاده کند و دندانها را محکم کند و درد پشت بنشاند و
تپیدن دل و درد مفاصل را سود دهد و در رعشه ازاله نظیر ندارد صفت آن
آمله مقشر هلیله سیاه پوست هلیله افتیمون اسطوخودوس بسفایج
لاجورد شمط کهربا ابریشم گل گاوزبان تخم بادرنجبویه تخم بالنگو

گل گاوزبان ورق نقره ورق طلا مروارید یاقوت لعل فیروزه
کهربا یشب عقیق لاجورد عسل سه وزن ادویه مفرح جهت ضعف معده
و درد و اعضا رئیسه نفع تمام دهد و درد پشت و گرده را محکم کند و تقطیر
البول و حبس البول را نافع بود صفت آن مروارید ناسفته مرجان سرخ
مرجان سفید کهربا یشب لعل یاقوت حجر لاجورد عنبر اشهب
مشک ورق طلا ورق نقره ابریشم مقرض [illegible]
[illegible] ماهی بریان زعفران ماه فرفین مصطکی دارفلفل
فلفل سیاه عاقرقرحا سنبل الطیب اشنه قرنفل قاقله کبار
قاقله صغار جوزبوا بسباسه کبابه چینی نارمشک ساذج
قسط بحری بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خصیة الثعلب
اسطوخودوس ورق گل گاوزبان بادرنجبویه عود الطیب صندل سفید
صندل سرخ نانخواه ترنج زرکی خولنجان سورنجان درونج
زرنباد پوست هلیله پوست هلیله کابلی بوزیدان تخم شداب
عود قماری خشک مربا حب الآس اسارون کشنیز خرما خایه خروس
مایه شتر اعرابی سعد کوفی پوست اترج تخم شلغم تخم شبت تخم جزر
تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا تخم ترب آمله مقشر طباشیر زرشک
زراوند طویل حب الغار تخم بیون صمغ عربی زراوند مدحرج حب الخضرا

تخم بالنگو

فرنجمشک صندل سفید فوفل عود هندی دارچینی زعفران
مغز تخم خربزه مغز پسته مغز فندق مغز بادام خشخاش سنبل الطیب
اسارون کبابه چینی هل قرنفل جوزبوا بسباسه زرنب
سعد کوفی ورق گل پوست پسته پوست ترنج یاقوت زرد
یاقوت سرخ لعل بدخشان بسد عنبر اشهب مشک ورق طلا
ورق نقره آب به پنجاه درم آب امرود پنجاه درم آب سیب گلاب صد درم
عرق بید مشک پنجاه درم نبات سفید پنجاه درم عسل سفید سه وزن ادویه

مفرح یاقوتی مسهی مقوی دل و مشهی و سایر منافع مجرب است

که حضرت مرحومی حکیم علاء الدین محمود نوشته بود منفعت بسیار دارد
آمله مقشر هلیله سیاه پوست هلیله کابلی افتیمون اسطوخودوس
بسفایج لاجورد شمط کهربا ابریشم خام گل گاوزبان بادرنجبویه
تخم ریحان بالنگو فرنجمشک تخم کاسنی تخم خرفه کشنیز خشک
طباشیر صندل سفید صندل سرخ فوفل گل مختوم عود خام
دارچینی زعفران تخم خیار مغز تخم خربزه مغز پسته مغز فندق
مغز بادام خشخاش سفید سنبل الطیب اسارون کبابه چینی
هل قرنفل جوزبوا بسباسه بهمن سرخ بهمن سفید درونج
زرنباد زرنب سعد کوفی ورق گل پوست پسته پوست ترنج یاقوت سرخ

حب الخضرا

دارچینی انیسون [illegible] اذخر کندر مغز چلغوزه مغز [illegible]
مغز نارجیل مغز پسته مغز بادام مغز نارجیل اجزا را کوفته و بیخته
با سه وزن عسل ترکیب بسازند مفرح منقول از نسخهٔ حضرت سیادت
پناه حکیم سلمان رحمه الله از جهت نواب همایون اعلی ترتیب داده
بود دل و دماغ را قوت بخشد صفت آن عود قماری ورق گل سرخ
بهمن سفید بهمن سرخ آمله مقشر شقاقل [illegible] خصیة الثعلب
بادرنجبویه تخم بیون مصطکی گاوزبان قاقله درونج دارچینی
تخم خرفه طباشیر سفید مغز چلغوزه نارجیل زنجبیل زعفران
اشنه ساذج فرنجمشک تخم کشنیز سنبل الطیب جوزبوا
بسباسه پوست اترج مشک خالص عنبر اشهب جدوار [illegible]
ورق طلا ورق نقره زرنباد مرجان سرخ گلاب یک شیشه
عرق بید مشک یک شیشه نبات سفید دو وزن ادویه شیره یک وزن
آمله در شربت فواکه یک وزن عسل سفید دو وزن مروارید کهربا یشب
لاجورد عقیق یاقوت آب سیب صد درم آب امرود صد درم
آب انار پنجاه درم آب به صد درم عرق گاوزبان صد درم اجزا را
کوفته و بیخته با عرقها ممزوج کرده با عسل و نبات سفید
بسرشند شربتی دو مثقال بخورد

لعل عنبر اشهب مشک ورق طلا ورق نقره نبات سفید پنجاه درم
عسل سه وزن ادویه مفرح لعل یاقوت کبود ورق نقره ورق طلا
مروارید عنبر اشهب مشک ترکی عود خام زعفران مصطکی دانه
مغز پسته مغز فندق مغز بادام مغز چلغوزه کنجد مغز حب الرشاد
مغز گردکان مغز حب قلقل مغز ارچیل خصیب الثعلب خشخاش
پنج خولنجان دارچینی شقاقل بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ
تودری زرد گل گاوزبان لسان العصافیر عشبه گاوکوهی بوزیدان
پنج بابونه فرنجمشک مشک طرا زرنباد درنج زنجبیل سفید
قرنفل بسباسه تخم بادرنجبویه غنچه گل جدوار خطائی زراوند دحرج
فلفل سفید هل انیسون اسارون تخم جرجر تخم کنجد تخم بلیون
حب صنوبر کبار تخم پیاز انجوجارکی اجزا را کوفته و بیخته با سه وزن
عسل ترکیب سازند مفرح یاقوتی منقول از خط سیادت پناه حکیم سلطان
خفقان و وسواس و غشی را نافع بود و دل را قوت دهد و فرح آورد
صفت آن مروارید ناسفته بسد یاقوت گل مختوم بادرنجبویه
بهمن سفید صندل سرخ ورق طلا عقیق یمنی یشب ساذج
زرنباد درونج لاجورد مغسول کهربا گل نیلوفر زرشک منقی کشنیز خشک
تخم گل پوست ترنج گل گاوزبان ریوند چینی تخم کاسنی عود هندی

عود هندی
ابریشم محرق طباشیر صندل سفید گل سرخ کافور عنبر اشهب
مشک ختائی شیر آمله پوست هلیله کابلی گلاب آب سیب آب به
آب انار هر چه کوفتنی باشد نرم بکوبند و بیزند و باشربها و گلاب
و آب انار بقوام آورند و معجون سازند و بعد از چهل روز که در میان
جو گذاشته باشند شربتی دو مثقال بنوشند مفرح منقول از نسخه حکمت پناه
حکیم سلطان رحمه الله یاقوت بسد کهربا جدوار جوز کل ارمنی
سنبل الطیب ساذج بهمن سرخ بادروج عقیق مروارید
پوست پسته بادرنجبویه گل مختوم عنبر اشهب زر محلول
نقره محلول دارچینی درونج بهمن سفید لعل فیروزه یشب
ابریشم قرنفل نیلوفر صندل سفید دارچینی بسباسه چینی
قاقله کبار زهره فرنجمشک گل گاوزبان طباشیر سفید آمله منقی
پوست هلیله کابلی عصاره زرشک مشک کافور آب سیب صد درم
آب به صد درم آب تمر هندی صد درم گلاب صد درم عرق بید مشک صد درم
بگدازند و با آب به و سیب بقوام آورند و چون فرو گیرند آب چاشنی آن
ریزند و ادویه را کوفته و بیخته و جواهر صلایه کرده بآن بسرشند شربتی یک مثقال
مفرحی دیگر نسخه شیخ ابو علی سینا مالیخولیا و امراض سوداوی را نهایت
نافع بود و نشاط هر چه تمامتر آورد و اعضاء رئیسه را قوت دهد

صفت آن یاقوت رمانی گل گاوزبان تخم کاسنی مشک خالص
کافور مروارید کهربا ابریشم مقرض سرطان نهری تخم گل طلا
تخم فرنجمشک تخم ... درونج بهمن سفید اسطوخودوس عود خام
گل ارمنی مغسول لاجورد مصطکی بسباسه دارچینی زعفران
هل قاقله کبار کبابه چینی ماه فرفیون خطائی افتیمون ترنجبین
سنبل ساذج درونج تخم خیار ورق گل سرخ گلاب شراب سیب شیرین
شراب انار مزبن عسل مصفی بقدر احتیاج معجون سازند
مفرح معتدل دل را قوت دهد و نشاط آورد و رنگ را نیکو گرداند و فربهی
و سبکی بخشد و خفقان و وسواس را نافع بود و ضعف دل را که از برودت باشد
نافع بود صفت آن مروارید ناسفته بسد گاوزبان عود خام
کهربا تخم کاسنی کشنیز خشک صندل سفید صندل سرخ طباشیر
افتیمون گل سرخ ساذج زرنباد تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه
تخم خشخاش سفید بنفشه گل ارمنی زعفران عنبر اشهب درونج کافور
مشک نیم درم اجزا را کوفته و بیخته بشراب سیب شیرین معجون سازند
و بعد از چهل روز شربتی دو مثقال مفرح بارد گل سرخ طباشیر سفید
بهمن سفید کشنیز خشک صندل سفید مغز تخم خیارین مغز تخم کدو
خرفه زرشک مروارید کهربا زعفران کافور نبات مصری

نبات مصری
نبات را در عرق بید مشک بگدازند و با پنجاه مثقال آب سیب
بقوام آورند و دارو را کوفته و بیخته بآن بسرشند مفرح بارد
فرح آورد و دل را قوت دهد و نشاط افزاید و خفقان را نافع بود
صفت آن بهمن سرخ بهمن سفید پوست هلیله کابلی پوست هلیله
پوست بیرون پسته پوست ترنج ابریشم خام مروارید گاوزبان
شاهتره بادرنجبویه کشنیز خشک طباشیر سفید بسد کهربا
زرنباد درونج عود خام آب انار آب به آب تمر هندی آب لیمو
قند سفید صد مثقال شراب بنفشه اجبار را با قند و شربت بقوام آورند
و ادویه را کوفته و بیخته بآن بسرشند شربتی دو مثقال مفرح دلگشای
پوست ترنج گل سرخ بادرنجبویه گل گاوزبان مغز تخم خیارین
بهمن سرخ بهمن سفید هلیله سیاه مغز بادام خشخاش سفید
کنجد مقشر زعفران دارچینی تخم کرفس مشک مغز بادام
نبات سفید ترنجبین سفید در گلاب حل ساخته بقوام آورند و دارو را
کوفته و بیخته بدان بسرشند مفرح دیگر که نظیر ندارد صفت آن
قرفه گاوزبان بادرنجبویه خولنجان کبابه چینی قرنفل سنبل الطیب
قاقله کبار قاقله صغار جوزبوا فرنجمشک مصطکی پوست ترنج
لسان العصافیر بسباسه اشنه مروارید ساذج سعد کوفی

عنبراشهب زنجبیل دارفلفل مشک زرمحلول نقره محلول پوست
بهمن سفید آب ترنج لعل کهربا بسد ورق الخیال عسل سفید
دو وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند مفرح دل قوت د[هد]
و نشاط آورد و مالیخولیا و توحش را نافع بود
صفت آن گل سرخ قرنفل بسباسه پوست ترنج تخم فرنجمشک
قرفه مشک اجزا را کوفته بشراب سیب معجون سازند
مفرح مسیحی دل و دماغ و جگر را قوت دهد و منی بیفزاید و اشتهای
طعام آورد و باه را قوت دهد و فرح آورد صفت آن قرفه
گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ خولنجان کبابه چینی قرنفل
سنبل الطیب قاقله کبار قاقله صغار جوزبوا فرنجمشک
مصطکی پوست ترنج لسان العصافیر بسباسه اشنه
مروارید ساذج عنبراشهب زنجبیل دارفلفل مشک
زر محلول نقره محلول پوست پسته آب ترنج لعل کهربا
آب سیب آب امرود آب انار بچاه درم نبات سفید صد درم
عسل سفید بقدر معجون سازند مفرح خاص که حضرت سیادت
پناه حکیم سلمان جهت نواب نوشته بود که در امور معده نظیر ندارد
و اعضاء رئیسه را قوت بخشد و فرح آورد ورق نقره ابریشم مقرض

ابریشم مقرض
صندل سفید صندل سرخ زعفران گل مختوم طباشیر تخم گل سرخ
سنبل الطیب ساذج سعد کوفی کبابه چینی خصیة الثعلب بوزیدان
سورنجان مصری خولنجان درونج بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه
زرنب تخم ریحان(?) تخم جوز تری(?) زرنباد قرفه زنجبیل دارفلفل
قرنفل فلفل سیاه زراوند مدحرج پوست بلیله آمله مقشر پوست هلیله
جوزبوا خیربوا قاقله(?) بسباسه سلیخه اسارون پوست(?)
تخم بالنگو دارچینی لسان العصافیر مشک زرشک(?) تخم ابریشم(?)
شقاقل نفاع قاقله کبار اشنه گل گاوزبان بادرنجبویه
مغز پسته مغز فندق فرنجمشک نارمشک حب الصنوبر مغز(?)
مغز تخم خربزه مغز(?) مغز تخم خیارین مغز گردکان خشک(?)
ابوخلسا(?) ماهی(?) مقل ازرق جند بیدستر(?)
حب بلسان عود بلسان نبات سفید عسل گلاب نیم من
عرق بید مشک خالص نیم من کافور ریاحی عسل مصفی سه وزن ادویه
معجون سازند شربتی دو مثقال بخورند مفرح قطب شاهی قوت
و قوت دل و دماغ بدهد و منی بیفزاید یاقوت زرد یاقوت سرخ
یشب سفید عنبراشهب مشک ترکی فادزهر حیوانی ورق طلا
ورق نقره کهربا زعفران بهمن سفید بهمن سرخ قاقله کبار

قاقله صغار صندل سرخ صندل سفید بادرنجبویه پوست ترنج سنبل الطیب
قرفه کبابه چینی زنجبیل نارمشک درونج زرنباد ساذج
سعد کوفی شقاقل طباشیر زرشک بیدانه کشنیز خشک گل مختوم
گل ارمنی گل نیلوفر ابریشم مقرض آب سیب آب به آب انار
گلاب بچاه درم نبات سفید عسل بقدر احتیاج معجون سازند
مفرح مسیحی نوع دیگر قوت دل و دماغ و معده دهد و جگر و(?) نیکو
بود و نعوظ آورد و منی را بیفزاید و باه را قوت دهد و اشتهای طعام
آورد و هضم را قوت دهد و فرح آورد صفت آن قرفه گل گاوزبان
بادرنجبویه ورق گل خولنجان کبابه چینی قرنفل جوزالطیب
قاقله کبار قاقله صغار تخم فرنجمشک زعفران مصطکی پوست ترنج
خصیة الثعلب مصری لسان العصافیر بسباسه سنبل الطیب اشنه
بهمن ساذج عنبراشهب مروارید زنجبیل دارفلفل لعل
کهربا بسد سعد کوفی مشک ورق طلا ورق نقره روغن(?)
عسل مصفی سه وزن ادویه مفرح مسیحی نسخه دیگر شقاقل سعد کوفی
درونج دارچینی ساذج هندی زنجبیل سفید زرنباد سلیخه
قرفه افیمون آمله مقشر عود خام بهمن سرخ بهمن سفید زعفران
هل جوزبوا بسباسه مغز بادام مغز فندق مغز نارجیل

مغز نارجیل
مغز گردکان مغز چلغوزه مویز منقی عسل مصفا سه وزن ادویه
معجون سازند شربتی دو مثقال وقت صبح بخورند و از ترشیها(?)
مفرح عنبری ومشکی مقوی بود خفقان و وسواس و ضعف ان[را]
سودمند بود و جگر و مغز را قوت دهد و لون را صاف کند و دل را
نشاط آورد و ماده های سوداوی را زایل کند و دل را قوت دهد و جگر
و معده را صحیح نگاه دارد و علتهای بلغمی را نافع بود صفت آن
دارچینی زنجبیل خشک خصیة الثعلب کبابه چینی قرنفل مغز پسته
نارجیل مغز بادام مغز فندق ابریشم محرق اشنه شقاقل
افیمون انجدان تخم کرفس تخم شبت تخم گزر تخم(?)
تخم شلغم تخم گندنا تخم پیاز تخم کلم تخم جرجیر بوزیدان عود(?)
حب الزلم حب صنوبر خولنجان تخم ترب تودری زرد تودری سرخ
بهمن قرفه تخم خربزه حب قلقل فلفل سفید فلفل سیاه لسان الحمل(?)
دارفلفل بسباسه عاقرقرحا قرص انعی(?) قیمج(?) مایه شتر اعرابی
مشک عنبراشهب عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند شربتی دو مثقال
مفرح معتدل منقول از نسخه حکمت پناه حکیم سلمان رحمه الله
مروارید بسد عود خام گل گاوزبان صندلین تخم کاسنی
تخم خیار تخم بالنگو کشنیز خشک فرنجمشک خشخاش بنفشه

گل ارمنی افتیمون ورق گل زرنباد درونج زعفران عنبر اشهب
کافور مشک ورق طلا ورق نقره لعل عسل سه وزن ادویه [illegible]
مفرح سرد منقول از نسخه حضرت [illegible] سلطان [illegible]
مروارید کهربا بسد سوخته گل گاوزبان گل ارمنی طباشیر
صندل سرخ صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید ساذج کافور قیصوری
طین مختوم زرشک بیدانه گل نیلوفر دارچینی آب سیب پنجاه درم
آب انار پنجاه درم گلاب پنجاه درم آب حماض پنجاه درم قند سفید عرق گاوزبان
معجون سازند مفرح که حضرت حکمت پناه نظام الدین احمد جهت
سلطان محمود خان ابن [illegible] خان ترتیب داده بود جهت ضعف معده
و قوت دل و دماغ و جگر و تفریح قلب و نشاط صفت آن
یاقوت رمانی مروارید مرجان سفید عاقرقرحا مشک عنبر اشهب
ورق طلا ورق نقره عود هندی صندل سفید صندل سرخ سنبل الطیب
مصطکی دانه زعفران فلفل برنجاسف هیل درونج کبابه چینی [illegible]
عسل سه وزن ادویه دلگشای گرم منقول از نسخه [illegible]
پوست ترنج برگ گل بادرنجبویه گل گاوزبان هلیله سیاه دارچینی
زعفران مغز بادام خشخاش گشنیز مقشر تخم کرفس مشک خالص
روغن بادام نبات سفید صد درم ترنجبین پنجاه درم عسل سه وزن ادویه

سوداوی
مفرح بارد خفقان و ضعف دل و وسواس سوداوی را زایل کند
و قوت جمیع اعضا دهد و نشاط آورد و عرق بی فایده کردن را دفع
کند و عصب را قوت دهد و بدن را فربه و خاصیت این بسیار است
مروارید ناسفته قرنفل بسد کهربا لعل یاقوت یشب
بهمن سرخ بهمن سفید کبابه چینی زرنباد تخم بادرنجبویه ساذج هندی
درونج پوست پسته صندل سفید صندل سرخ گل گاوزبان کشنیز [illegible]
دارچینی آمله منقی عصاره زرشک گل مختوم تخم فرنجمشک ابریشم
تخم خرفه طباشیر سفید کافور [illegible] مرجان سرخ ورق نقره ورق طلا
عنبر اشهب مشک نارمشک مغز تخم خیار مغز تخم کدو پوست ترنج
آب سیب آب به آب گلابی نبات عرق بید عرق بید مشک
مفرح حکیم عماد الدین محمود فرح دل و دماغ دهد و مقوی معده و روده
بود و مبهی و مشهی بود و درد پشت و گرده را مفید بود و اشتهای طعام آورد
صاحب مفلوج را بسیار مفید بود مفاصل و نقرس را نافع بود و اگر کسی را
فرزند نباشد چون بدین مفرح مداومت نماید فرزند نرینه تولد کند
و جمیع اعضا را قوت دهد صفت آن یاقوت رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود
لعل یشب کهربا بسد ورق طلا ورق نقره فیروزج مروارید [illegible]
حجر الیهود عقیق فادزهر ابریشم مومیایی جدوار عنبر اشهب

مشک عود قماری زعفران بسباسه جوزبوا پوست خشخاش سنبل الطیب
ساذج هندی دارچینی قرنفل هیل بهمن سرخ بهمن سفید سعد کوفی
زرنباد درونج صندل سرخ صندل سفید پوست پسته پوست ترنج
گل سرخ طباشیر گل گاوزبان آمله منقی ابریشم مصطکی دارفلفل
فلفل اسارون قاقله منقی تخم کاسنی تخم خرفه تخم بادرنجبویه زرشک بیدانه
قرنفل سلیخه مغز تخم خیار تخم خربزه تخم کشنیز خولنجان خیار القلب
مغز نارجیل آب سیب آب به آب انار گلاب قدری عرق بیدمشک
عرق گاوزبان عرق کاسنی نبات صد درم قند سفید صد درم
عسل بقدر احتیاج مفرح [illegible] مروارید ناسفته کهربا شمعی
مرجان سرخ یشب سبز یاقوت گاوزبان تخم بادرنجبویه گل سرخ
صندل سفید تخم خرفه کشنیز خشک طباشیر سفید صندل سرخ گل مختوم
حجر ارمنی حجر لاجورد زعفران فرنجمشک سنبل الطیب زرنباد
ابریشم مقرض ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشک خالص
گلاب چهار عرق بیدمشک عسل صد مثقال نبات صد و پنجاه فواکه صد و پنجاه
ایارج لوغاذیا ماده های بد از قعر تن بیرون آورد و اسهال او بی رنج
اندر صرع و دوار و نقرس و گرانی گوش و فالج و استرخا و سکته بکار دارند و
بسیار نافع بود و همه بیماریهای بلغمی که از بلغم خام تولد کند و در بیماریهای سوداوی

سوداوی
و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و داء الثعلب و ریشهای کهنه که
بر سر باشد و بهق و برص و توبا و تقشر و جذام و خنازیر و سرطان سوداوی
صفت آن شحم حنظل بصل الفار مشوی غاریقون جوز سیاه اشق
افتیمون سقمونیا اسطوخودوس کماذریوس مقل صبر زرد حاشا
هیوفاریقون ساذج جعده قنطوریون حماما زراوند سلیخه
فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل زعفران دارچینی مرصافی
فطراسالیون جاوشیر سکبینج عصاره افسنتین اسطوخودوس
بسفایج جندبیدستر زراوند سنبل زنجبیل حنطیانا [illegible]
با کمپین مصفا برشته شربتی چهار درم با یک درم نمک سنگ اندر
طبیخ افتیمون پس از شش ماه بکار برند و این نسخه معتمد است و اندر وی
تصرفی کرده اند و این تصرف استاد احمد فرج کرده ایارج [illegible]
نسخه معروف همه بیماریهای بلغمی و سوداوی و ابتدای آب فرود آمدن
باز دارد و تشنگی و گرفتگی آواز ببرد و غذا دهند و درد معده و شکم
و رحم را اندر طبیخ سداب سود دارد خاصه اگر سه قیراط جندبیدستر اندر
وی زیاده کنند و غذا دهند پشت و کلیه و خصیه را اندر طبیخ سداب سود دارد
و غذا دهند عرق النسا را اندر طبیخ قنطوریون سود دارد خاصه اگر چهار قیراط
عصاره قثاء الحمار در وی ترکیب کنند و گزیدن سگ دیوانه را با یک درم

سرطان نهری سوداوی و خداوند کرو قوبا را اندر طبیخ شاهتره و سودا

صفت آن شحم حنظل قراسیون اسطوخودوس حرفی جیبا

کمادریوس سقمونیا فلفل بصل الفار مشوی فرفیون صبر زرد

زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر جعده دارچینی

سکبینج م سنبل اذخر پودنه کوهی زراوند طویل حب همه را کوفته

با انگبین مصفا برشند شربتی چهار مثقال ایارج جالینوس منافع این

از منافع لوغاذیا وتیادریطوس تمامتر است خداوند لقوه و فالج

تشنج و استرخا رشانه را سوداوی و سلس البول را که مراد باز داره

صفت آن شحم حنظل غاریقون بصل الفار مشوی اشق سقمونیا

حرفی سیاه هوفاریقون فرفیون بسفایج افتیمون مقل ازرق

کمادریوس سلیخه م سکبینج زراوند طویل زراوند مدحرج فلفل

دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون بعضی طبیبان

زعفران صبر زرد افزوده اند همه را کوبند و با انگبین برشند شربتی

چهار درم بعد از شش ماه وتیادریطوس نام پادشاهیست که آن معجون را

در عهد او ساخته بودند و پیش از عهد جالینوس بوده است اما ایارج

جالینوس اختصار کرده اند ایارج فیقرا بلغت یونان تلخست و اصل این

ایارج نخست لحمی او از صبر است صفت آن سنبل سلیخه مصطکی دارچینی

دارچینی

اسارون حب البلسان عود بلسان زعفران از هر یک جزو

صبر سقوطری دو هم سنگ همه دارو با شربتی تمام دو درم بباید دانست

که طبیبان از هر چاری اندر ایارج فیقرا تصرفی کرده اند چیزی در افزوده اند

و چیزی بعوض چیزی نهاده اند از جهت خداوند صداع گرم و خفقان و قی

بعوض زعفران گل نهاده اند و گاه باشد که بعوض اسارون کبابه چینی

کنند تا لطیف تر آید و فقاح الاذخر در افزایند تا هیچ که از جهت صبر افتد

باز دارد و بعضی یک جزو مقل کنند تا معده را از مضرت صبر نگاه دارد

و بعضی از جهت مردم محرور صبر مغسول کنند و بعضی ایارج را با انگبین برشند

استفراغ زود تر و تمامتر کند استفراغ ایارج اندک است اعضا و اقصا را

پاک کند و رطوبتها از دماغ پاک کند و فرود آرد و خداوند لقوه و گرانی

زبان و استرخا اندامها و اوجاع مفاصل و قولنج را سود دارد و بعضی

اطبا عصاره غافث افزوده اند از جهت پاک کردن جگر و بعضی قرنفل

فزوده اند و بسبایسه و کوزبوا و اسطوخودوس و ایارج قرنفل از جهت خدا

سود او بسبایسه و کوزبوا از جهت خداوند خلط غلیظ و اسطوخودوس جهت

پاک کردن دماغ حب ایارج دماغ و اعضا را از فضول و اخلاط بلغمیه

پاک کند و صرع و سکته و امراض عین را نافع بود صفت آن

ایاره فیقرا تربد سفید حب نیل غاریقون افیمون شحم حنظل

نمک هندی اجزا را کوفته و بیخته با آب رازیانه برشند حب سازند

حب صبر اوجاع مفاصل و نقرس و فالج و لقوه را نافع بود صفت آن

صبر سقوطری تربد سفید حب نیل غاریقون شحم حنظل نمک هندی

مقل کثیرا افیمون همه را کوفته با آب کرفس حب سازند

حب سورنجان اوجاع مفاصل و وجع ظهر را نافع بود صفت آن

ایاره فیقرا تربد سفید مجوف ماهیزهره سورنجان پوست هلیله زرد غاریقون

افیمون سقمونیا شحم حنظل همه را کوفته و بیخته با آب رازیانه حب سازند

حب قیصر وجع معده و ضعف باصره و صداع را نافع بود صفت آن

صبر سقوطری پوست هلیله زرد ورق گل سرخ مصطکی تربد سفید

سقمونیا اجزا را کوفته با آب خالص حب سازند شربتی یک مثقال تا سه

مثقال در وقت خواب فرو برند و بخوابند حب فالج ایاره فیقرا تربد سفید

غاریقون شحم حنظل حب نیل سکبینج اسطوخودوس بوزیدان

کثیرا اجزا را کوفته با آب صاف حب سازند حب استرخا و صرع

ایاره فیقرا تربد سفید غاریقون اسطوخودوس بوزیدان

عود الصلیب شحم حنظل مصطکی دانکی محموده دانکی اجزا را کوفته

با آب رازیانه حب سازند حب قوقایا دفع فضلات غلیظ کند

و صداع و امراض عین را نافع بود صفت آن صبر سقوطری عصاره افسنتین

افسنتین

مصطکی شحم حنظل سقمونیا اجزا را کوفته با آب کرفس حب سازند

شربتی یک مثقال حب شیطرج فالج و استرخا و اوجاع مفاصل

و عرق النسا و وجع ظهر را نافع بود و بلغم را دفع صفت آن

پوست هلیله زرد صبر سقوطری فلفل خردل شیطرج نمک هندی

شحم حنظل زنجبیل فانید با آب کرنب حب سازند شربتی سه مثقال

حب منتن خداوند فالج و لقوه و اوجاع مفاصل و وجع ظهر و بلغم را

نافع بود حیض بگشاید و ریاح غلیظ را دفع کند صفت آن

سکبینج اشق جاوشیر مقل جرمل شحم حنظل صبر سقوطری تربد سفید

پوست هلیله زرد انزروت همه مساوی انزروت را در آب حل کنند

و ادویه را کوفته و بیخته با آن برشند و حب سازند شربتی دو مثقال

حب اصطمخیقون بدن را از سودا و بلغم و اخلاط غلیظ پاک سازد

صفت آن پوست هلیله کابلی آمله منقی افسنتین غاریقون

اسارون افیمون تخم کرفس تربد سفید افتیمون ایاره فیقرا

قرنفل فانید را در آب بگذارند و دو درم سقمونیا در آن حل کنند

و ادویه را کوفته بدان برشند و حب سازند حب دماغ

صداع و درد چشم را نافع بود صفت آن صبر سقوطری پوست هلیله

کثیرا مصطکی سقمونیا زعفران گل سرخ بگلاب حب سازند

حب [illegible] خنازیر و سرفه را بسیار نافع بود صفت آن
ایارج فیقرا غاریقون شحم حنظل انزروت تربد سفید جاوشیر
نوشادر سقمونیا بآب کرفس حب سازند شربتی هر روز یک مثقال
حب استسقا تربد سفید ریوند چینی غاریقون زراوند مدحرج
زراوند طویل مقل الیهود تخم انجره فرفیون بروغن گاو چرب کنند
بآب خالص حب سازند حب استسقا تربد سفید ایارج فیقرا
غاریقون اسارون ریوند چینی افسنتین تخم انجره نمک هندی
مقل بآب رازیانه حب سازند حب بهق تربد سفید غاریقون
ایارج فیقرا افتیمون هلیله سیاه شیطرج عصاره افسنتین
سقمونیا مقل افیون اجزا را کوفته و بیخته بآب حب سازند
حب لقوه تربد سفید ایارج فیقرا افتیمون سورنجان ماهیزهره
زنجبیل محموده مقل اجزا را کوفته و بیخته بآب حب سازند
حب مفاصل تربد سورنجان شحم حنظل حب النیل نمک هندی
زنجبیل محموده ایارج فیقرا گل سرخ افیون مصطکی مقل
کثیرا بآب خالص حب سازند حب ربو تربد ایرسا ایارج فیقرا
غاریقون محموده انگم مقل بنفشه بآب خالص حب سازند
حب یرقان صبر زرد محموده غاریقون عصاره غافث بآب

بآب

کاسنی حب سازند حب لاجورد امراض سوداوی را سود دهد
صفت آن لاجورد مغسول قرنفل افیمون سقمونیا غاریقون
افتیمون بسفایج ایارج فیقرا بآب کرفس حب سازند شربتی سه درم
در ماء الجبن بدهند حب الصدر ربو و ضیق النفس و سعال مزمن
امراض صدر را نافع بود صفت آن غاریقون تربد اصل السوس شحم حنظل
ایارج فیقرا انزروت بآب حب سازند شربتی یک مثقال با ماء العسل
حب بنفشه امراض چشم و سینه را نافع بود و صفرا دفع کند صفت آن
بنفشه تربد محموده رب السوس بآب حب سازند حب الملوک
منفعت کسی را که از مسهلات بد طعم کراهت داشته باشد و مسهل
می کند صفت آن تربد سفید غاریقون پوست هلیله مصطکی
هلیله سیاه افتیمون گاوزبان فرنجمشک بادرنجبویه محموده
طباشیر زعفران گل سرخ بگلاب حب سازند حب افتیمون
اعضاء سرد و معده را از سودا پاک کند صفت آن ایارج فیقرا شحم حنظل
غاریقون حجر ارمنی افتیمون مقل تربد محموده بآب حب سازند
شربتی دو مثقال و نیم حب بسفایج بلغم و سودا را از معده و دماغ پاک کند
صفت آن ایارج فیقرا بسفایج شحم حنظل اسطوخودوس افتیمون
تربد سقمونیا بآب حب سازند شربتی دو درم حب سعال

صمغ عربی نشاسته کثیرا مغز دانه مغز تخم کدو مغز تخم خیار
مغز بادام خشخاش سفید شکر طبرزد کوفته بلعاب بزرقطونا حب سازند
و اگر سرفه بلغمی بود رب السوس مویز منقی زعفران اضافه نمایند
نوع دیگر نزله حار را دفع کند و اطفال که بسیاری سرفه کنند
و سرفه خشک و اگر مانع خواب باشد نافع بود صفت آن نشاسته
صمغ عربی رب السوس خشخاش سفید افیون همه مساوی بلعاب به دانه
حب سازند هر حبی مقدار نخودی حب السعال بارد مغز بادام
مغز تخم خیار صمغ عربی نشاسته خشخاش رب السوس باقلای مقشر
بلعاب بزرقطونا حب سازند حب السعال حار پوست بیخ رازیانه
پرسیاوشان تخم کرفس رب السوس مغز بادام همه را مساوی کوفته
و حب سازند حب المسک بوی دهن خوش کند و لثه را قوت دهد
صفت آن فوفل قرنفل عاقرقرحا خولنجان گل سرخ صندل
هلیله طباشیر مشک کافور بگلاب حب سازند حب [illegible]
همین منفعت دارد صفت آن قاقله جوزبوا قرنفل کافور دارچینی
خولنجان فوفل مشک کبابه پوست ترنج بسباسه سعد
بگلاب حب سازند حب که نعوظ آورد و [illegible] تمام دارد
صفت آن عود خام قرنفل کبابه فلفل زعفران بادرنجبویه

بادرنجبویه

دار فلفل تخم بادونه مروارید اجزا را کوفته و بیخته با قند سفید بقوام آورند
و حب سازند هر یک بمقدار نخودی شراب افسنتین معده ضعیف و جگر
سرد و سپرز را سود دهد و طبع را نرم کند و ریاح الغلاظ را دفع کند
صفت آن افسنتین رومی سلیخه تخم کرفس شراب فواکه
معده را قوت دهد و قی باز دارد و دل را قوی گرداند صفت آن
آب به آب سیب آب انار ترش آب انار شیرین و آب امرود آب نارنگ
آب سماق آب غوره و آب لیمو همه را بجوشانند و بمقدار قند سفید
که کفاف بود اضافه نمایند و معده را قوت دهد بجوشانند تا بقوام آید
شراب انار ترش قی باز دارد و صفرا دفع کند و معده را قوت دهد
صفت آن آب انار ترش دو من نعناع تازه ده شاخه عود خام
آمله مقشر مصطکی از هر یک دو مثقال پوست بیرون پسته پنج مثقال
کوفته در آب بجوشانند سوای مصطکی تا بخیزد آید صاف کنند و با یکمن قند سفید
بقوام آورند بعد از آن مصطکی کوفته اضافه نمایند شراب انار منعنع
قی باز دارد و معده را قوت دهد صفت آن
انار ترش و شیرین ان بکوبند و آب آن بگیرند بوزن دو من و قند
سفید یکمن و ده درم آب نعناع بقوام آورند شراب خشخاش منع نزله
کند و ریش سینه و شش را نافع و بیخوابی را زایل کند صفت آن

خشخاش با پوست صد عدد نیم کوفته کرده با دو من و نیم آب باران بپزند
و بپالایند و با یکمن قند شربت کنند و اگر شربت خشخاش از تخم
خشخاش پزند بیست مثقال تخم خشخاش بکوبند و بپزند و با یکمن
قند بقوام آورند لیکن اولی آن بود که با پوست خشخاش پزند
شراب سیب معده و دل را قوت دهد و مفرح بود و قی را ساکن
گرداند و اسهال صفراوی را باز دارد صفت آن سیب صفهانی اندرون
بیرون کرده در هاون چوبین یا سنگین بکوبند و آب بگیرند ده من
و بجوشانند تا بدو من آید و یکمن قند اضافه نموده بقوام آورند
شراب به معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و طبع را ببندد
و قی و غثیان باز دارد صفت آن به ترش و شیرین اندرون بیرون کرده
بکوبند و آب آن را بگیرند و هر پنج من آب با یکمن قند بقوام آورند
شراب ریباس اسهال صفراوی و صاحب عطش را مفید بود و معده را قوت دهد
صفت آن ریباس را سبز و نهال یکباره چوبین بیندازند و در هاون
سنگین یا چوبین بکوبند و آب از آن بگیرند و صاف کنند و بجوشانند
تا بثلث آید و زمانی بگذارند و دیگر باره بپالایند و یکمن آب با یکمن
قند بقوام آورند شراب حماض صفرا بشکند و قی باز دارد و معده را
و دل را قوت دهد و خفقان گرم را نافع بود صفت آن

صفت آن

آب حماض پنجاه مثقال قند سفید یکمن شربت کنند چنانکه رسمست
شراب لیمو معده را قوت دهد و اشتها آورد و صفرا بشکند و قی
باز دارد و دفع خمار کند صفت آن آب لیمو پنجاه درم با قند سفید
بقوام آورند شراب نارنج تشنگی بنشاند و دماغ را قوت دهد و درد
سر که از گرمی بود ساکن گرداند صفت آن آب نارنج یکمن بجوشانند
تا بنصف آید و کف زرد آن بردارند و با دو من قند بقوام آورند شراب غوره
تشنگی بنشاند و تب گرم را نافع بود و خمار را دفع کند صفت آن
آب غوره یکمن بجوشانند تا بنصف آید و کف آن بگیرند و صاف کنند
و با یکمن قند بقوام آورند شراب عود معده را قوت دهد و بوی دهن
خوش کند و اعضا را قوی گرداند عود هندی آمله مقل سنبل
قرنفل مصطکی جوزبوا مجموع را نیم کوب کرده در کیسهٔ کتان ریزند
در چهار یک گلاب بجوشانند و کیسه را خوب بمالند تا قوت آن بگلاب
دهد و با یکمن قند بقوام آورند و آن گلاب را بر سر آن ریزند و دیگر باره
بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و نیم درم مشک خالص سوده در آن
حل کنند شراب حب الآس معده را قوت دهد و اسهال را بعلاج
نافع بود صفت آن حب الآس را بکوبند و بجوشانند تا خوب
مهرا شود و بپالایند و بهر ده جزو از آن ده جزو قند اضافه کنند

و با یک من قند شربت بپزند شراب گاوزبان دل را قوت دهد و
خفقان زایل و سوداوی مزاج را بغایت نافع بود صفت آن
آب گاوزبان تازه یکمن با یکمن قند بقوام آورند و بیست مثقال گلاب
بر سر آن ریزند و فرو گیرند و اگر تازه نباشد یک چهار یک خشک
شراب بادرنجبویه دل را قوت دهد و خفقان بارد و توحش را نافع باشد
صفت آن بادرنجبویه تازه بستانند و آب آن بگیرند و با یکمن قند
شربت بپزند و اگر تازه نباشد پنجاه مثقال خشک آن بجوشانند شراب بزوری
معده و جگر و مفاصل و استسقا را نافع بود و باد را دفع کند و سده بگشاید
صفت آن پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه از هر یک بیست درم
رازیانه تخم کرفس پوست کرفس از هر یک ده درم تخم کشوث در
کتان بسته پنج درم بجوشانند و صاف کرده با یکمن و نیم قند شربت بپزند
شراب ورد مسهل صفرا بود صفت آن گل سرخ تازه نیم من در دو من آب
بجوشانند تا بهفت من آید صاف کنند و نیم من دیگر برگ گل در آن
بجوشانند و دیگر باره بپالایند و چند مرتبه همچنین کنند تا بیک من آید
صاف کنند و با یکمن قند سفید شربت بپزند شربتی سی درم با ده درم
سکنجبین بجوشانند و اگر نجوشانند بهتر باشد با یک پیاله آب یخ و برف
بنوشند شراب توت خناق را نافع بود و مفتح صفت آن

و اگر قدری طباشیر سفید سوده در آن حل کنند بهتر باشد شراب دینار
طبع را نرم کند و جگر و دل را قوت دهد و معده را قوی گرداند و سده بگشاید
و سوء القنیه و استسقا و ذات الجنب را نافع بود و رفع تشنگی کند
صفت آن تخم کاسنی نیم کوب کرده و ورق گل از هر یک بیست درم
بیخ کاسنی چهل درم نیلوفر گاوزبان از هر یک ده درم تخم کشوث
در کتان بسته سه درم همه را بجوشانند تا مهرا شود صاف کنند و با یکمن
قند سفید بقوام آورند و فرو گیرند ده مثقال ریوند چینی سوده در آن حل کنند
شراب زوفا سرفهٔ بلغمی را نافع بود و سینه و شش را از اخلاط پاک سازد
و ربو و ضیق النفس را سود دارد صفت آن عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه
انجیر سفید ده عدد گل بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت درم
بجوشانند و بپالایند و با یکمن قند بقوام آورند اما بعضی [illegible]
داخل کنند شراب تمر هندی طبع را نرم کند و صفرا بشکند و معده را
قوت دهد و قی باز دارد صفت آن تمر هندی نیم من بجوشانند
و شیرهٔ آن بگیرند و بپالایند و با یکمن قند بقوام آورند شراب صندل
دل را قوت دهد و خفقان گرم را و جگر را نافع بود و رفع تشنگی کند
صفت آن صندل سفید سوده بیست مثقال در گلاب بخیسانند
یک شبانه روز و روز دیگر اندک جوشی بدهند و شیرهٔ آن بگیرند

و با یکمن قند سفید بقوام آورند **شراب انجیر** کرده و مثانه را نافع بود و سنگ

بگدازد و باه را قوت دهد و درد پشت را زایل کند **صفت آن**

انجیر خوب ده من در پنج من آب بپزند تا یکمن و نیم بماند باز یکمن نخود سفید

در پنج من آب بپزند تا یک من و نیم آید هر دو را بدست بمالند و صاف

کنند و یکمن و نیم عسل سفید صاف کرده بر سر آن ریزند و دارچینی

و قرنفل و خولنجان و سنبل الطیب از هر یک یکدرم زعفران نیم درم

در کیسه کرده و در آن اندازند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی پنج مثقال

شراب بنفشه ذات الجنب و ذات الریه و تب و سرفه و صداع

و درد چشم و درد گرده را نافع بود و بول براند و سینه را نرم کند

صفت آن سر بنفشه تازه صد درم بجوشانند و بپالایند و یکمن قند

و اگر بنفشه تازه نباشد یک وقیه بنفشه خشک عوض آن کنند و بسیار

بجوشانند تا قوتش زایل نشود **شراب نیلوفر** صداع حار و حمیات

صفراوی را نافع بود و سعال و ذات الجنب و ذات الریه را نافع بود

صفت آن گل نیلوفر یک وقیه و اگر تازه بود یک چهار یک بجوشانند

و با یکمن قند سفید بقوام آورند **شراب عناب** ماشرا و حصبه و جدری

و درد سینه و سرفه و غلبه خون را نافع بود **صفت آن** عناب برجا

یک چهار یک در ده من آب بپزند و بدست بمالند و بپالایند

صفت آن

آب توت سیاه صاف کرده بجوشانند تا به نیمه آید و بهر پنج رطل از آن

آب سه رطل قند اضافه نمایند و بقوام آورند **شراب انار عذب**

جگر را قوت دهد و تشنگی بنشاند **صفت آن** آب انار شیرین بجوشانند

تا نیمه آید و بهر یکمن از آن آب یکمن قند اضافه نمایند و بقوام آورند

شراب عنبر درد معده و خفقان باز دارد و اعصاب را قوت دهد

صفت آن عسل دو من در ده من آب صاف بجوشانند و کف بردارند

و بقوام آورند و عنبر و زعفران سوده از هر یک یک مثقال اضافه نمایند

شربتی پنجدرم **شراب به** تخمخاش سفید بیست عدد تخم خطمی پنج مثقال

تخم خیار کثیرا صمغ عربی بهدانه بزر قطونا همه را در شش رطل آب

بجوشانند و صاف نمایند و یکمن قند اضافه نموده بقوام آورند **شراب مشک**

معده را قوت دهد و امراض بلغمی را نافع بود و پیران را موافق باشد

صفت آن عسل یکمن قند سفید یکمن در ده من آب بجوشانند و بقوام

آورند یک مثقال مشک و یک مثقال زعفران اضافه نمایند شربتی

سه درم **شراب ابریشم** دل و جگر و احشا را قوت دهد و سده را بگشاید

و استسقا و جمیع امراض بارده را نافع بود و باه را زیاده کند و نشاط آورد

صفت آن ابریشم پنجاه درم و آب آهنگران بجوشانند شبانروز

و بعد از آن در دیگ سنگین بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و خولنجان

و بیخ و مصطکی از هر یک سه درم زعفران یکدرم صلایه کرده اضافه

نمایند و با یکمن قند بقوام آورند شربتی چهار درم **شراب اسطوخودوس**

صرع و مالیخولیا و صداع بارده و جمیع امراض دماغی که سبب آن

رطوبت بود و برودت را نافع بود **صفت آن** عود الصلیب اسطوخودوس

پرسیاوشان از هر یک پنجدرم اصل السوس گاوزبان رازیانه پوست

بیخ کرفس تخم خطمی گل بنفشه ورق گل سرخ از هر یک سه درم مقشر

سپستان از هر یک پانزده درم بجوشانند و صاف کرده با یک من قند

شربت کنند **شراب مفاصل** پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه از

هر یک بیست مثقال تخم کرفس رازیانه انیسون نانخواه مابیزهرج

سورنجان از هر یک ده درم پوست بیخ کرفس بیست درم قند سفید

یکمن بطریق معهود شربت کنند **شراب اصول** مواد غلیظ را نضج

و سده را بگشاید و باه را بشکند و جگر و معده را قوت دهد و جمیع

امراض بارده را نافع بود **صفت آن** پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس

پوست بیخ کاسنی از هر یک سی درم پوست بیخ کبر پانزده درم رازیانه

تخم کرفس تخم کاسنی از هر یک بیست درم انجیر زرد بیست دانه مقشر

چهل دانه فقاح اذخر سنبل اسارون سلیخه از هر یک دو درم قند سفید

یکمن بطریق متعارف شربت بپزند **شراب بزوری** درد پشت را نافع بود

نافع بود

و باه را قوت دهد **صفت آن** جگر شسته پاکیزه ده من سر و بن چیده

و قطع کنند و در دیگ سنگین اندازند و آب بر بالای آن ریزند

و سر دیگ بگل با خمیر محکم کنند چنانچه بخار از وی بیرون نرود

و بآتش آهسته بپزند و بگذارند تا سرد شود پس سر دیگ

بگشایند و آب از آن بستانند و صاف کنند و با هم سنگ آن

عسل در دیگ ریزند و سنبل و خولنجان و قرنفل و دارچینی از هر یک

یکدرم زعفران نیم درم مجموع نیم کوفته کرده و در کیسه کنند و در آن دیگ

اندازند و هر لحظه بدست می مالند و می جوشانند تا بقوام آید **شراب انجبار**

اسهال دموی و نفث الدم و سیلان طمث را نافع بود و معده

و جگر گرم را قوت دهد **صفت آن** صندل سرخ صندل سفید ساییده

از هر یک پنج مثقال انجبار هفت درم اقاقیا دو مثقال قند سفید یکمن

بطریق معهود شربت بپزند **دیاقوذا** منع نزلات کند و سرفه خشک را

بغایت نافع بود **صفت آن** تخمخاش سفید با پوست بیست عدد

تخم خطمی کثیرا صمغ عربی خبازی بهدانه شیرین از هر یک پنجدرم اصل

السوس بیست درم بزر قطونا ده درم مجموع را کوفته سوای صمغ عربی

کثیرا اضافه کنند در شش رطل آب باران خیسانند و شبانروز

تا نرم شود پس بآتش نرم بپزند تا مهرا شود و نیمه آید پس صاف کنند

با کمین قند بقوام آورند دیاقوذا منفعت نزلات کند و سرفه خشک را بغایت
نافع بود صفت آن خشخاش سفید با پوست بیست عدد و خطمی
خشخاش سفید هر یک ده مثقال بنفشه صمغ عربی انزروت هر یک
پنج مثقال اصل السوس سه درم آب انار شیرین بیست مثقال
قند سفید صد درم شربت سازند چنانکه رسمست شراب قند
بلغم دفع کند و سرد مزاج را نافع بود صفت زنجبیل دارچینی از هر یک
پنج درم هل قاقله از هر یک دو درم قرنفل یکدرم مجموع نیم کوفته
در هفت رطل آب بجوشانند تا پنج رطل آید صاف کنند و با پنج من
قند بقوام آورند و نیم درم زعفران سائیده اضافه نمایند
شراب عسل معده و جگر را گرم کند صفت آن سنبل مصطکی دارچینی
قاقله عود هندی هل جوزبوا از هر یک یکدرم قرنفل نیم درم مجموع
نیم کوفته در سه رطل بجوشانند تا بدو رطل آید پالایند و با پنج رطل عسل
بقوام آورند ماء العسل معده را قوت دهد و اشتها آورد و بول
براند و مفاصل و امراض بلغمی را نافع بود صفت آن عسل یک جزو
آب دو جزو بجوشانند تا ثلثی آید و اگر مقوی خواهند دارچینی زنجبیل
خولنجان مصطکی زعفران هل جوزبوا بسباسه کوفته و بیخته بقدر
احتیاج اضافه نمایند ماء الجبن مالیخولیا و یرقان و جرب و کلف

بیست و هشتم

اندر داروهای دهان و کام و زبان و دندان و لثه و باب بیست و نهم
اندر علل داروهای چشم باب بیست و هشتم اندر علل حقنها و شیافها و مسهل و حب
باب بیست و نهم اندر یاد کردن شرح اوزان و مکاییل که قدما بزبان یونانی
یاد کرده اند باب سی ام اندر تفسیر نام داروها که طبیبان آن نام اندر بعضی
بزبان یونان آورده اند و بعضی بسریانی باب سی و یکم اندر بدلهای داروها
که حاضر نباشد گفتار دویم اندر یاد کردن داروها و معجونهای مرکب و این
گفتار سی و یک باب است باب نخستین اندر یاد کردن طریق اصحاب تجربه
و قیاس اندر علاج کردن بداروهای مفرده و مرکب طبیبان پیشینگان دو گروه
بوده اند یکی اصحاب تجربه و دیگر اصحاب قیاس اما علم اصحاب
تجربه نام داروی مفرده بوده است و نسخهای داروی مرکب طبیبان
آن روزگار ساخته بوده اند و آنرا اطبا هر دو شدی و بقراط از آن
قدیم خوانده است و آن چیز ایشان بوده است که بعضی بتجارب دیده اند
و بعضی باتفاق بکار داشته اند و سودمند یافته اند و داروهای مرکب
داروهایی بوده است که طبیبان از داروهای مفرده ساخته اند از جهت
چاریهای مرکب و نیز چند دارو آزموده اند این چنان بوده که چند داروی
مفرده را اندر علاج چند چاری آزموده اند از آن داروی مرکب
ساخته اند از جهت چاریهای مرکب و چند دارو نیز آزموده اند که هر یکی

یک چاری سودمند تر است لیکن بعضی از آن اندر مزاج یک شخص سودمند
آمده است و در مزاج شخصی دیگر نه بدین سبب چند دارو را گرد کرده اند یکجا
ترکیب کرده اند تا اشخاص بسیار از آن منفعت یابند و این هم چیزی بوده است
اما اصحاب قیاس نخست دانستن طلب اختلاف مزاجهای مردم کرده اند
و دانستن اختلاف احوال مزاجهای مردم کرده اند و دانستن اختلاف
احوال چاریها و اختلاف اعراض که لوازم چاریها باشد و همچنین اختلاف
مزاجها و فعلها و خاصیتها که داروهای مفرده کیفیت فعل هر یک
اندر مزاجی و هر چاریها و هر عضوی بدانسته اند و نیز دانسته اند که داروها
بعضی گرمست و بعضی سرد و بعضی تر و بعضی خشک و درجه هر یک از این
کیفیتها یاد کرده اند چنانکه گفته اند کیفیتهای داروها چهار است مثلا گفته اند
افتیمون گرمست بیکدرجه خشکست بدو درجه افیون گرمست بدو درجه
بدو درجه افیون سرد و خشکست بچهار درجه سیر گرم و خشکست با آخر
درجه سیم تا باول درجه چهارم آلوی سیاه سردست باول درجه دویم
و ترست با آخر درجه دویم بدین ترتیب کیفیت هر داروی بشناخته اند
و از اعدای بدین سان نهاده اند و درجه قوت آن یاد کرده اند و بعدها
از آنکه این معانی شناخته اند هر گاه چاری مرکب دیده اند هر یکی
صواب کرده اند و بقیاسهای درست داروهای مرکب ساخته اند

ساخته اند

و بدان علاج کرده اند باب دویم اندر یاد کردن اسباب حاجتمندی
طبیبان بداروهای مرکب حاجتمندی طبیبان بساختن داروهای مرکب
از بهر چهار معنی بوده است یکی آنکه احوال و طبیعت چاریهای مختلف دیده اند
دویم آنکه احوال داروها و منافع آنها که چاری اندر آن بوده است مختلف
یافته اند سیم آنکه طبیعت و قوت داروهای مفرده نیز مختلف بوده است
چهارم آنکه خواسته که داروی دارند که در علاج چاریهای بسیار بکار آید
و پادزهر داروهای زیانکار باشد و مضرت گزیدن جانوران زیانکار
باز دارد و اما سبب ترکیب داروها از جهت اختلاف طبیعت چاریها
چنان باشد که چاری باشد سرد یا گرم بدرجه معلوم و داروهای مفرده
نیابند که با مزاج آن برابری کنند بضرورت دو دارو بهم ترکیب
کنند تا از هر دو یک مزاج پدید آید که با مزاج چاری برابری کند مثال آن
چاری باشد که در علاج وی داروی گرم کنند حاجت آید که بدو درجه گرم
کند و در آن حال در آن موقع آن دارو نباشد لیکن داروی دیگر
حاضر بود که بسه درجه گرم کند پس بضرورت داروی که بیک درجه سرد کند
با آن بیامیزند تا حرارت آن دارو شکسته شود و از هر دو دارو اندکی
بیک دو درجه گرم گشت چنانکه آب گرم با آب سرد بیامیزند فاتر شود
و اگر بعضی داروهای سرد کننده و داروی دیگر آمیزند که بیک درجه گرم کند

پشک حرارت داروی نخستین شکسته شود خاصه اگر ازین داروی دویم مقداری
بیشتر کنند تا از حد و مزاج آید که علاج آن بداروهای مرکب باید کرد مثال
دیگر اماس که از خون و صفرا بود علاج آن بیک داروی مفرد تمام شود
مثال دیگر ادویه را قوت چهار بیست چنانکه اندر علاج اماس گرم و صلب گرم
و تقریس گرم نخست داروهای رادع بکار دارند پس محلل با رادع ترکیب
کنند پس از جمله محلل بکار دارند مثال دیگر سوء المزاج به چند عضو گرم باشد
یا غیر آن و داروئی که قوت یکداروی مفرد با این برابری شود اگر به ضرورت
چند داروی که ضد آن سوء المزاج اند ترکیب کنند تا قوت همه داروها یکی گردد و
یکدیگر را یاری دهند و سوء المزاج را بگردانند و سبب ترکیب دارو از جهت
احوال داروها و مضار اندامها چنان باشد که اندامی باشد از معده و روده چون
کرده و مثانه و شش بسبب دوری قوت داروها و دیر به او رسد بضرورت
داروها که از بهر این اندامها سازند باید ترکیب باید کرد که از زیان
بجایگاه رسانند چون تخم کرفس است و پوست بیخ و افیون و دیگر
طبیبان تبادری مبدرق گویند یعنی بدرقه کننده و آنچه قوت دارد نگاه دارد
نگهدارد تا اندامی دیگر هضم نکنند چون افیون است بزر البنج و پوست بیخ
علاج اگر اندامی را که فعل آن شریف و مصلحت چون معده و جگر را علاج
کردن به داروهای محلل حاجت آید آن دارو که به وی رسد نحل اندرونی

اندرونی

باند و رنگ کند چندانکه فعل داروها تمام شود و حاصل شود و آن مثلاً جگر
باشد و داروها داروئی باشد که گشاینده و از جگر بیرون شود و آنکه
داروی دیگر که آنرا بجانب مخالف کشد چون تخم ترب با آن ترکیب کنند
تا آنرا متحیر کند و بر یک جای بدارد تا منفعت داروی گشاینده تمام شود
و اگر اندامی باشد که حس آن قوی باشد چون چشم و فم معده و روده و مثانه
با داروهائی که آن داروی خیره کننده چون افیون و مانند آن ترکیب کنند
تلخی حس آن کمتر شود و از زور و خیر کمتر یابد بسبب صعبی دارو و قوت
آن اندام ساقط نشود و اگر اندامی بود که گوشت سخت و متلزز بود چون
گرده با داروهائی که علاج آن بکار دارند چون صمغ و کثیرا و نشاسته داروی
پاک کننده با آن بیامیزند چون تخم خیار و پر سیاوشان و همچنین داروی
که قوت آنرا نگهدارد و چون جلنجوزه و زعفران آن بیامیخته و اگر اندامی
با اندامی دیگر مشارکت باشد چون معده و دماغ داروهائی که از بهر یک
سازند مرکب باید از داروهائی که هر دو اندام را موافق بود و سبب
ترکیب داروها از جهت اختلاف احوال طبیعت داروهای مفرد
آنست که بعضی داروهاست که طعم و بوی آن ناخوشست و معده
آنرا دشوار قبول کند چون جاوشیر بضرورت چیزی خوشبوی چون
دارچینی و سنبل و چیزی خوش طعم چون انگبین و شکر با آن یار کنند

تا بو و طعم آن بدان پوشیده شود و بعضی داروهای ناخوش کشنده قی آورد چون
بنفشه و خیار شنبر بضرورت آنرا با چیزی که قی باز دارد ترکیب باید کرد چون
خربزه و کاهو و مانند آن و بعضی داروهاست که معده را زیان دارد چون نیل
و سقمونیا و صمغ و شحم الحنظل و قثاء الحمار و مازریون و همه داروهای که قی آرد
بضرورت این داروها با داروئی که معده را سود دارد یار باید کرد چون گل
و قرنفل و مصطکی و کندر و عود هندی و پودنه و زیره و نانخواه و بلیله کابلی
و دار چینی و بلیله کابلی و بلیله و آمله و بعضی داروهاست که جگر را زیان دارد
چون سرکه و فرفیون و بعضی داروهاست که جگر را سود دارد چون ریوند
و زعفران و سنبل و قردمانا و غافت و گشنیز بضرورت آن داروها یاری
دارو بدین داروها که سود دارد بکار شاید داشت و بعضی داروها
هست که دل را سود دارد و چون زعفران و مشک و سوسن سفید و سنبل
و عود هندی و لسان الثور و مازریون و ابریشم و بهمن سرخ و سفید و
بعضی دل را زیان دارد چون آب کشنیز تر و اسپغول و تفاح و بزر البنج
الابیض و بعضی داروهاست که گرده را سود دارد چون کاکنج و تخم خیار بادرنگ
و حب القلقل و آنچه بدین ماند و بعضی داروهاست که سپرز را سود دارد
چون زراوند دحرج کبر و کزمازج و اشق و سپندان و بعضی داروها اسهال
صفرا کند چون سقمونیا و صبر و افتیمون و بلیله زرد و فرفیون و هندوانه لاجورد

حجر لاجورد

و حجر ارمنی و نمک هندی و غاریقون و خربق سیاه و بعضی اسهال بلغم کند چون
تربد و قثاء الحمار و حب النیل و فرفیون و جاوشیر و سکبینج و مقل و بعضی معده را
پاک کند و خلط ... آرد چون تربد و بعضی از روده ها آرد چون سکبینج و بعضی از
پیوند ها آرد چون سورنجان و بعضی از سینه و شش آرد چون غاریقون و بعضی
از عصبها آرد چون شحم الحنظل و بعضی از جگر آرد چون مازریون و بعضی از سپرز آرد
چون جاوشیر و بعضی از دماغ آرد چون صبر و اسطوخودوس و بعضی خلط غلیظ
قطع کند و رقیق سازد خاصه آنچه اندر سینه و شش بود چون جعده و فراسیون
و بیخ سوسن آسمانگون و زوفای خشک و حاشا و عنصل و بعضی اخلاط رقیق را
غلیظ کند چون صمغ و کثیرا و نشاسته انگاره اخلاط آمیخته شده و اندر همه اندامها
پراکنده شده و هیچ داروی علاج آن نتوان کرد بضرورت داروی مرکب
باید ساخت از این داروها که باستفراغ اخلاص استفراغ اندامها مخصوص شوند
تا مقصود حاصل آید و بعضی داروها ادرار بول کنند چون بادیان و تخم کرفس
و فطراسالیون ... و مانند آن و بعضی حیض باز گرفته را بگشاید چون ابهل و جند بیدستر
و مشک و طراشیع و بعضی اسهال باز گیرد چون گل ارمنی و طباشیر و غیره
آن و بعضی حیض را باز دارد چون ... و بعضی اخلاط را ساکن کنند چون
پوست خشخاش و تخم کرفس و فطراسالیون و مانند آن و بعضی بول بگشاید
بگشاید چون ابهل و جند بیدستر و مشک و طراشیع و بعضی اسهال باز گیرد

چون گل ارمنی و طباشیر و غیر آن و بعضی حیض باز دارد چون کهربا و صمغ عربی
آن و بعضی اخلاط را سبک کند چون پوست خشخاش و تخم او و بعضی
مجاری را دیگر گرداند و داروهای دیگر بموضع رساند چون سلیخه و دارچینی و اسارون
و تخم کرفس و بعضی خلط را لطیف کند و عضو را غذا کند چون افیون و بزر البنج
قوت حیوانی را زیان دارد و مضرت آن را سلیخه و انیسون و مصطکی و زعفران و بعضی
و سنبل دفع توان کرد و بی چیزی که مضرت آن باز دارد بکار نشاید
داشت و بعضی دارو هست که مقصود از وی زیان دارد چون صبر آن را با مقل بکار
باید داشت و بعضی داروها پس تربیت و رده‌ها از زیان دارد چون شحم
حنظل آن را با کثیرا بکار باید داشت و سقمونیا معده را زیان دارد آن را با انیسون و
بلبل و غیر آن بکار باید داشت و سورنجان شهوت طعام ببرد و بسیار خوردن
او عصبها را سخت کند آن را با مصطکی و عود و زنجبیل باید کرد و در فصلها گرم
روغن بکار باید داشت تا سخت نشود و تربد شاید منفعت کند طبیعت را
آنست که رطوبت آن را بجنباند و جذب کند لیکن دفع نتواند کرد او را با هلیله
یار باید کرد تا رطوبت را یاری آن دفع کند و سبب ساختن داروهای
مرکب از جهت چاره‌های بسیار و پادزهر همه زهرها چنانست که نوشته شد
که دارویی در نزد کم در علاج چاره‌های بسیار بکار آید و هم پادزهرها شد
نیز برگیرند مرکب معجونهای بزرگ ساخته‌اند چون تریاق و مثرودیطوس و جز اینها

و جز اینها

و شلیثا و مانند آن بدین معانی که یاد کرده آید معلوم شد که حاجتمندی
بداروهای مرکب از بسیار وجهست و بداروی مفرد علاج تمام نباشد
و اصحاب قیاس در ساختن داروهای مرکب برحق بوده‌اند و رای ایشان
صواب است **باب سیم اندر یاد کردن اوزان داروهای مفرده**
اندر داروهای مرکب هر دارویی که منفعت آن بسیار بود و از منفعت هیچ
کم از دیگر داروها نباشد و آن عضو که مقصود باشد بعلاج از معده دور باشد
منفعت آن شریف باشد از وی اندر داروهای مرکب مبلغ تمامتر باید کرد
خاصه اگر اندر ترکیب داروی دیگر خواهد بود که قوت دیگر را ضعیف کند
و آنچه گویند که منفعت فلان دارو شریفست بدین آن خواهند که منفعت آن
بسلامت بود و بی رنج و آنچه گویند منفعت این دارو خسیس است بدین
آن خواهند که منفعت آن با رنج و با نوعی از مضرت بود و هر دارویی که منفعت
آن اندک و خسیس بود و آن منفعت که از وی چشم دارند از داروی
دیگر توان یافت و آن عضو که علاج مقصود باشد معده و نزدیک
باشد از آن دارو مبلغی کمتر باید کرد خاصه اگر اندر آن ترکیب دارویی
خواهد بود که قوت دیگری را ضعیف کند و هر دارویی که بسیار منفعت
بود لیکن سخت قوی بود از وی مقدار معتدل باید کرد از بهر دو معنی یکی
آنکه ادویه‌ای سخت قوی باشد بسیار نباید کرد و دیگر آنکه از دوایی

که منفعت آن بسیار باشد مقدار اندک نباید کرد تا ترکیب از منفعت آن
کم بهره نباشد بدین سبب از این دارو مقداری معتدل باید کرد و هر دارو
که سخت قوی باشد و منفعت آن بسیار تر باید کرد تا بسبب بسیاری
مقدار از آن منفعت تمام حاصل شود و همچنین اگر با بسیاری منفعت
منفعت آن شریف باشد بسیارتر باید کرد خاصه اگر عضو مقصود از معده
دور باشد و هر دارویی که قوت آن ضعیف باشد و منفعت آن اندک
از وی مقداری معتدل باید کرد از بهر آنکه بسبب ضعیفی بسیار باید کرد
و بسبب اندکی منفعت اندک باید کرد پس اگر مقداری معتدل کنند
ضعف قوت و ضعف فعل آن معتدل آید و هر دارویی که قوت آن
قوی باشد و ضعف آن بسیار و شریف باشد و عضو مقصود نزدیک از وی
مقداری معتدل باید کرد و هر دارویی که منفعت آن بسیار و شریف بود
و قوت آن قوی لیکن منفعت آن از داروهای دیگر توان یافت
مقدار آن کمتر از معتدل باید کرد و اگر آن منفعت از داروی دیگر توان یافت
مقداری آن افزون از معتدل باید کرد علی الجمله هر گاه که همه اسباب
بسیار کردن دارو با اندکی از جمع باشند یا بیشتری جمع باشند مقدار آن
بسیار باید کرد و هر گاه که همه اسباب اندک کردن دارو با سخت اندک باید
کرد و هر گاه که همه اسباب کمی و بیشی برابر باشند مقدار آن معتدل باید کرد

باید کرد

باب چهارم اندر آنکه داروها چگونه ترکیب باید کرد داروهای مرکب
بعضی معجونها باشد و بعضی اقراص و بعضی حبها و بعضی مطبوخها و بعضی
شیافها و بعضی ضمادها و بعضی مرهمها و آنچه بدین ماند و هر گاه که داروی
ترکیب خواهند کرد نخست داروها باید شناخت و جایی که جای تغیر شده
پس از خاک و چیزها که با آن آمیخته باشد پاک باید کرد و پوسیده و تباه شده
دور باید کرد و از داروها هر چه کوفتنی باشد بسته چون زعفران کوفته باید کرد
یا در هاون سنگین یا برنجین باید کوفت و اگر صمغ دارو نباشد در هاون
آهنین پاکیزه باید کوفت و بحریر باید بیخت و داروها هر چند نرمتر سایند مرکب
آن خوبتر آید و منفعت آن تمامتر بود مگر داروهای گوارشها که بس نرم نشاید
خاصه گوارش زیره چنانکه جالینوس میگوید من گوارش زیره بکار داشتم
و آن منفعت که از آن توقع کردم نیافتم لیکن [illegible] بول آورد و از آن رنجی
که با دید آمد متفکر شدم گفتم مزاج بدان حد تباهست که مرا از آن دارو
منفعت نمی‌باشد مضرت میکند پس گمان بردم که مگر اخلاط آن سخت
نرم بوده دیگر باره بساختم و اخلاط آن درشت تر کردم منفعت آن
پدید آمد معلوم شد که گوارشها سخت نرم نمی‌باید و داروها هر یک جدا
باید گرفت و از آن راست باید کرد و ترکیب کردن و سر بعضی صمغها
و عصارها باشد اندر شراب یا غیر آن تر باید کرد و حل کردن و اندر هاون

یاد کرده

آمده است عمل باید کرد و در هاون بمالیدن تا هموار شود و پس از آن و ...
پراکندن ... که ... سرشته شود و پس حب کردن داروها و مطبوخ را ...
باندازه باید کردن و بآتش نرم باید پخت تا آتش قوت آن باطل نکند و ...
و افتیمون بسیار ... از جمله داروهاست که آنرا بسیار نشاید
پخت تا آتش آنرا نسوزد لیکن چون داروهای دیگر ... چنین ...
آنرا در مطبوخ افکند تا اندکی بجوشد و یکساعت بنهند تا برآساید و آنرا ...
دیگر نباید مالیدن لیکن بخرقه پاکیزه بباید پالانید و بپالودن صاف شود
و طعم آن بخت ناخوش نباشد و خیارشنبر تر از آن جمله است که قوت
آن از پختن باطل شود و طعم آن ناخوش آید و شیرخشت هم نشاید پخت لیکن
مطبوخ پالوده و ... برین ... باید کرد و بمالیدن و ... و پالودن
و باقی مطبوخ پالوده بیامیختن و هر دارویی که ... اندر مطبوخ کرده شود
چون نمک هندی و غیر آن مقدار وی چندان باید کرد که در کتب ... مقدار آن
... کرده اند و آنچه ... اندک ... شود و چون تربد و غاریقون و مانند آن
مقدار وی زیاده باید کرد و این چنان باشد که اگر حب از وی نیم درم کنند
در مطبوخ دو درم باید کرد تا نافع بود باب پنجم اندر تدبیر بعضی داروها
که بریان باید کرد و بریان کردن ... پاک کنند و بکوبند و ...
در آب ... تا آب ... کند پس از آن آنرا ... بجوشانند

بمالیدن تا هموار گردد و اجزای آن پیوسته گردد و پس آنرا با انگبین بباید آمیخت
پس داروی کوفته بروی باید پراکند و بسرشتن و اما آنچه اندر زمستان
بسرشند انگبین سه بار چندانکه همه داروها باید کرد و آنچه اندر تابستان
بسرشند دو بار انگبین صافی کرده باید از موم جدا کرده و کف برداشته
و داروها اندر خمیر چندان باید که مقدار چهار انگشت ... تا اگر داروی ...
گرم جوش ... شود و خمیره را بشکنند و معجونهای بزرگ ... بباید
جنبانید تا بخار از وی برود ... تا آن وقت که تمام شود و بعد از آن
باید داشت و اقراص را نخست داروها نرم باید کرد و اندر هاون بگلاب
یا بدان عصاره که اقراص بدان خواهند کرد و گلاب یا عصاره را اندک اندک
بر دارو همی باید چکانید و همی کوفتن تا هموار سرشته شود و چنانکه اقراص توان
کرد و اندر سایه خشک باید کرد و هر بامداد و شبانگاه بر همی باید گردانید
و از غبار دور همی باید داشت تا خشک شود و تباه و متکرج نشود و اگر
اقراص لک سازند نخست لک را پاک باید کرد و شستن و شستن او
چنان باشد که ریوند چینی و ... اندر آب بپزند و لک را بکوبند ...
فرو کنند و اندر هاون کنند و این آب بروی همی چکانند و همی ...
و بپالایند تا تمام ... و ...
نخست لک باید کرد نخست آنرا بگلاب یا بعصاره ... باید کرد

یاد افروخت

بی سوختن سرطان تابستان که آفتاب اندر اسد باشد سرطان بباید
گرفت و اطراف وی دور کردن و شکم او پاک کردن و بشستن و در کوزه
نو نهادن و کوزه در گل حکمت گرفتن و یک شب اندر تنور گرم که آتش بیرون کرده
باشند نهادن تا خاکستر نشود لیکن بریان شود و اگر اندر شیشه آبگینه
نهند بهتر باشد و کژدم را که در معجون عقرب بکار آید چنین باید سوخت لیکن
کژدم را در شیشه باید کرد تا آبگینه رطوبت آن نگاه دارد و خشک نکند عمل
قیروطی و موم روغن نخست روغن گرم باید کرد و موم اندر وی گداخته
و اندر ده درم روغن دو درم موم باید کرد یا دو درم و نیم و آنچه داروهای دیگر
خواهند کرد از عصارها و غیر آن اندک اندک اندر هاون بر این موم و روغن باید
افکند و بدسته هاون همی باید مالید تا هموار گردد و مرهمها و ضمادها هم برین
گونه باید ساخت خاصه آنچه اندر وی موم و روغن بود و هر موم روغنی که
اندر فصل زمستان اندر ده درم روغن دو درم موم باید کرد و اندر فصل تابستان
سه درم عمل روغنها چون گیاهی که بروغن آن حاجت آید نخست آنرا نیم کوفته
کنند و اندر آب فرو خوار کنند و یک شبانروز بنهند و آب چندان باید
کرد ... و دیگر روز بجوشانند و بدست بمالند
و بیفشارند و بپالایند و یک آب ... و با آتش نرم
بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر دارو سخت تر باشد ...

و دیگر داروها تا نسوزد و بریان کردن ... را پاک کنند و سفال نو بر آتش نهند
تا گرم شود و پس از آتش بردارند و ... بروی کنند و همی گردانند تا ... بر سفال
گرم شود و بوی آن پدید آید و نگاه باید داشت تا نسوزد و شستن سنگها که
در داروهای چشم بکار آید چون توتیا و شادنج و قلیمیا و غیر آن نخست آنرا
نرم بباید سود و آب صافی در هاون همی کردن و آنرا در آب ... بسودن
و از هاون ... باز همی گردانند تا هرچه با آب نرود و اندرین ...
گرد همی شود و باقی را همچنین همی سودن و با آب در بن ... همی گردانید
تا هرچه که هر داروی بوده بتوان سود سوده شود و با آب برود و آنچه ...
بماند پس بر عصاره ... بباید پوشید و بنهادن تا دارو در بن ... بنشیند
پس آب از وی ببرد و باقی را بآفتاب خشک کنند و اگر ... و ...
و سپید را که در مرهم بکار آید همچنین باید کرد و این ... مغسول خوانند و ...
و جوهرها همچنین که اندر داروها بکار آید مغسول باید کرد سوختن سپیده که ...
و صدف و غیر آن هر یک اندر کوزه سفال نو باید کرد و کوزه را در گل
حکمت گرفتن و در تنور گرم نهادن یک شب تا چنان شود که نرم ...
سوختن آبگینه که هر آبگینه را بر آتش باید کرد و نهاد تا سرخ شود و در آب
سرد انداختن چند بار تا ریزان شود و با قوت ... و هرچه مانند آن
باشد همچنین باید کرد تا کوفته شود و سوده لیکن در آب سرد باید ...

تا نیک بپزد و هر ساعت آب گرم زیادت می‌کنند پس بپالایند و بپالایند و آب
روغن برافکنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر داروی [illegible]
داره بالنگ فربه چنین کنند یا در شیشه و تنیده در دیگ نهند اندر میان آب
تا داروی پخته شود و پس بپالایند و بپالایند و آب از شیشه باز کرده اند و روغن
برافکنند و دیگر باره هم در میان آب نهند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند

باب ششم اندر عمل معجونهای بزرگ تریاق فاروق [illegible]

و گزیدن همه جانوران و انواع ماران و زخم کژدم و [illegible] رتیلا و [illegible]
دیوانه و خلاص [illegible] و مضرت همه زهرهای دیگر که گفته شد [illegible]
و همه بیماریهای بلغمی و سودایی را زایل کند خاصه جذام را و خداوند فالج
و صرع و سکته و لقوه و رعشه که از غلبهٔ رطوبت بود و خداوند [illegible]
آن قوی باشد و منفعت آن بسیار و شریف باشد و عضو مقصود [illegible]
از وی مقداری معتدل باید کرد و هر داروی که منفعت آن بسیار و ضعیف
و قوت آن قوی لیکن منفعت آن از داروی دیگر توان یافت مقدار آن کم
از معتدل باید کرد و اگر آن منفعت از داروی دیگر توان یافت مقداری آن
افزون از معتدل باید کرد علی الجمله هر کجا که همه اسباب بسیار گردد [illegible]
اندر یک دارو جمع باید یا بیشتری جمع باید مقدار آن بسیار باید
کرد و هر کجا که همه اسباب اندک کردن دارو واجب اندک باید کرد

اندک باید کرد

و هر کجا که همه اسباب کمی و بیشی برابر باشد مقدار آن معتدل باید کرد
و وسواس سوداوی مردم را دفع کند و خفقان بلغمی و سودایی و ضیق
النفس بلغمی را و کسی را که آواز گرفته باشد و باطل شده سود دارد و درد
بلغمی و شقیقه و دوار بلغمی را زایل کند و خداوند استسقا که از سردی جگر
تولد کرده باشد و کسی را که سپرز فزون باید و بسبب [illegible]
ترش است کرده باشد سود دارد و خداوند [illegible] سنگ مثانه را سود
دارد و سنگ مثانه را بریزاند و سده جگر و سپرز را بگشاید و حیض [illegible]
و گزیدن بول را و کودک را که اندر شکم مادر مرده باشد بیرون آورد و [illegible]
[illegible] را که اندر احشا بود بشکند و آماسهای سخت را که اندر جگر و سپرز
بود زایل کند و [illegible] باز دارد و خداوند حب القرع را سود دارد و خداوند
یرقان طحال را و خداوند شهوت کلبی را و خداوند تب نافض اگر گرم بود
دارد و حرارت غریزی و روح را مدد کند و هر که اندر تن وی [illegible]
بکار دارد و باندازه حاجت مضرت زهرها و بیماریهای [illegible] باز دارد
اندر بیماریهای حاره و بیماریهای خونی و صفراوی زیان دارد و اخلاط
آن اقراص عنصل هشت مثقال و [illegible] اندر [illegible] اقراص
اقراص چهل و شش مثقال میکرده است اقراص افعی بیست و چهار مثقال
اندرو [illegible] فلفل سیاه و افتیمون از هر یکی بیست و چهار مثقال [illegible]

[illegible] پانزده مثقال [illegible] پانزده مثقال [illegible] پانزده مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۵

۱۰۷

قبول رجوع مجرد است مر روح را فقط و [illegible]
کنایه از علم کسبی است [illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اعمال

اعمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بی عد [illegible]
[illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

هر کس [illegible]
[illegible]

باب اول در [illegible]
باب دوم در انواع [illegible]
باب سیوم در [illegible]
باب چهارم در [illegible]
باب اول در بیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

فایده [illegible]

فایده [illegible]

فایده [illegible]

فایده [illegible]

از صدای او نیز هیچ رسد اما اگر از صاحب دست ترتیب کرد رنگ
دست او سیاه و سبز و خام رگ و ساده او تیره و چغر و کوتاه قد
و کم داد و دراز ریش کران گوش رسد بر ان اعتماد نتوان کرد و خط از
وی بر حسب اوقات اهل سعادت نباید **فایده** منشی باید که چون قلم
بیند و بیابد قلمتراش لایق موافق بدست آرد چنانکه تیغ او جوهر
بسیار و خوب داشته باشد و آب او را زیادت از عادت نداده باشند
چنانکه دوام تیغ او خشن شود و آب مرتاش شکرد و از صحت خورده
نچغنده و با رنگ و کوتاه خانه و دراز دسته باشد و هر کس که [illegible]
بدوستی بر رسم بوده و نشسته شرط او آنست که سوزنی باریک
باشد بسبب آنکه آن آلت قطع است و این آلت وصل [illegible]
بسعادت این عمل واجب خوب آیشان اثری تمام دارد **فایده**
منشی باید که چون قلم و قلمتراش بدست آورد ابتدای تراشیدن از
طرفی کند که بار کمتر باشد و بعد از آن قلم را بگذارد و تراشه قلم از
دست و پا نزند که در [illegible] کتاب و حساب [illegible] کرده اند
و هر چند ضرورت شود قلم را از [illegible] سر تراشد که کتاب [illegible]
و امتحان کرده اند که [illegible] جزوی از صاحب [illegible] شود
و کم کرده و قلم تراشیده و [illegible] نوشته اند و [illegible]
و دیگر آنکه [illegible] قطع [illegible] سود [illegible] و چون در میان
کتابت [illegible] عبارت جزوی [illegible] و در [illegible]
ضبط و نسق آن [illegible] و حاصل [illegible]
که [illegible] در [illegible] گوش [illegible] بنده [illegible]
آن مشکل حل شود و [illegible] قلم [illegible] زند [illegible]
آهن و جز آن [illegible] شده [illegible] استخوان [illegible]
و در وقت قط زدن باید که چنان یک ضربت قطع کند که لفظ قط

از صورت آن بگوش رسد و آن رشتهای باریک که از میان قلم
بیرون می آید آنرا باید که [illegible] بعضی اصحاب گفته که [illegible]
با [illegible] در اصلاح [illegible] چون [illegible]
خورند و انواع خطوط که کاملان صنف و فاضلان [illegible] وضع کرده اند
و [illegible] که هر [illegible] قلم چون باید تراشید [illegible]
آن [illegible] در [illegible] واقع شود و [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] احکام و مکاتبات و مخاطبات
و مکالمات [illegible] قلم را
[illegible]
[illegible] را با اصل [illegible]
در رعایت [illegible] **فایده** منشی باید که چون خواص [illegible]
قلم را دانست [illegible] مرکب [illegible] سیاه و روان [illegible]
[illegible] مرکب [illegible] کرده اند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible]

باید که [illegible] درم [illegible] در آب [illegible] شده و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بگلاب حل کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] گلاب [illegible] زعفران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صمغ عربی را بگلاب حل کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] • صمغ [illegible]
[illegible] • [illegible]
نوعی دیگر در صورت [illegible] **بیت**
[illegible] • [illegible]

نوعی دیگر [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
زعفران [illegible] • [illegible] با گلاب [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible] گلاب حل کنند [illegible] **بیت**
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فایده** منشی باید که چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آن چون کاه و پشه مبند ارزد و آن آب را در ظرفی چینی کند تا صاف کردد
بعد از آن در ظرفی مس روغن کند و کاغذ را بران بمالد و چند بار قوت
کند که رنگ در مجموع اجزای کاغذ اثر کند انگاه تا تازه کرده باب پاک برآ
در صفائی اندازد و کاغذ را بر بالای دیگر بخار آب اندازد و تا نیکو در کشد انگاه
در سایه خشک کند بهتر باشد و هر چند در تر خشک شود بهتر باشد رنگ
سرخ باب بقم کند و چنانست که چوب بقم را ریز کنند و در دو شبانروز
در آب کنند و بعد از آن بجوشانند و سرد سازند و کاغذ را در ان رنگ بخشند
و ساعتی بگذارند و در سایه خشک کنند اما این رنگ پایدار نیست و زود و
عصری بد و زرد رو میشود و آب شاه توت نیز سرخ کند اما شکننده و بد
نوعی دیگر آب کل بستان افروز سر کنند و آن حسن بقا باشد و از [illegible]
لاک بهتر باشد طریق آنست که پنج سیر لاک را در دیک سنکین کنند و کرم آب بیار
وی ریزند و بجوشانند تا باده سیر آید و صاف کرده کاغذ را بدان بمالند
و در سایه خشک کند رنگ آل نبات سپید ده دست و سیاه چهار [illegible]
کرم قدری معصفر را در آب بند و بر شانی [illegible] کنند [illegible]
او نخود باشد و اندک اندک آب سرد بروی ریزند تا آنوقت که [illegible]
کرد و بشه باشد [illegible] بعد از آن در سایه بگذارد تا اندک خشک شود
پس هر رنگ سرخ معصفر را و سیر شخوار سوده بران کل افشانند و بدست
مالیده بسیار و انکاه آب بروی کل افشانند و بگذارد تا تمام رنگها ازان جا در
ظرفی چکید انگاه سرکه کند یا آب نارنج یا لیمو یا ترنج یا آب انار ترش بر آن
و شش ساعت کرفته باید بعد از آن از رنگ بیرون آورده و همچنان طرح
خشک کند و در دین است ساده [illegible] شرطیست که نبات سپید ده دست رنگ [illegible]
از رنگ بعضی باب [illegible] صاف کرده و رنگ کنند و بعضی آب [illegible]
کبود اما ان سپید ده دست و کاغذ را درشت کند و شکننده باشد
طریق احسن آنست که در فصل تابستان قدری تخم [illegible] افتاب کرده [illegible]

بکمرد در کوزه پاک بشره و آن پالاید تا سه نوبت و چهار نوبت
بعد از آن [illegible] کاغذ را اکر نرم بمالید در کوزه کند و بدست
کرم در روی کند تا آب کف برآرد و در آفتاب نهد چند روز [illegible]
چون کوزه از آب خالی ماند و آن رنگ که در آن بوده است در آن کوزه
و سرش محکم کند و در آفتاب نهد که از آن رنگ کرفته باشد هرکاه خواهد
که کاغذ را رنگ کند قدری از آن رنگ که در آن بوده در آب کند و
در آن رنگ نهند و همچنان [illegible] رنگ کرده خشک سازد و اکر خواهد که
رنگ روشن کند اندکی [illegible] کند و ما رنگ پایدار نباشد و بعد از یک سال
خود مرده و بخش شود و رنگ زنگاری قدری زنگار خوب که از مس کرفته
باشد سبز کرده در کاسه چینی صلایه کنند انکاه که هیچ جوهر درو باقی نماند
پس هر رنگ سبز زنگار را ده سیر آب بیامیزد و سبز جوشیده [illegible]
بروی بکشند و [illegible] بگذارد و بعد از آن آب صافی انکاه کاغذ را
رنگ کند خط بروی خوب آید رنگ کاهی قدری از زرد [illegible]
کرد از کل معصفر کرفته باشد نیکو صاف سازد و کاغذ را بدان [illegible]
و در آفتاب خشک کند اما انچه مرکبست طریق آنست که هر دو رنگ
و سه رنگ را با هم بیامیزد و رنگی دیکر حاصل کردد رنگ [illegible]
قدری زعفران و شاه و آب کل معصفر با هم بیامیزد اما اول
کاغذ را زرد کنند انکاه در شاه و آب نهند تا کاغذ آل را [illegible]
زعفران نهد مجموع سپید ده دست و [illegible]
کرده اند که خط را بکار خوب آید [illegible] قدری آب حنا و زعفران [illegible]
با هم بیامیزد و اندک کاغذ رنگ کند تخم خطمی را [illegible] و در آب
کند و صاف سازد و کاغذ را بدان کونه [illegible]
کاغذ را نرم سازد و خط بروی نیک آید و کر قدری سریشم [illegible]

صد ورق کرفته باشند از آن اوراق صد صد دسته نهد و قدری
سریشم سیاه در [illegible] و اندکی از آن در کاسه چینی کند و دسته
باب کرم [illegible] بشوید و کاسه را بدان سریشم [illegible] ورق
در کاسه کند و بهر انکشت بمالد تا انکاه [illegible] کند که تمام جذب
انکاه قدری آب [illegible] در کاسه کند و دست [illegible] اطراف کاسه را بشوید و [illegible]
کاسه را [illegible] نهند و ساعتی بنهند تا [illegible] انکاه آب زند و ورقی را برزند
[illegible] کتابت کند و چون اندک خشک شده
باشد [illegible]
فایده [illegible]
محافظت [illegible]
[illegible]
[illegible] کتابت کند [illegible]
طریق [illegible] سریشم با آب صمغ بمالد و کتابت کند شنجرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زنگار [illegible]
[illegible]
[illegible] نوعی دیگر [illegible]

ریشه باز [illegible] در آب کند بعد از آن باتش نرم کند تا در حال حل شود و در
کوزه [illegible] و کاغذ را بدان برآورد و در آفتاب خشک کند و [illegible]
[illegible] خط بروی [illegible] صمغ [illegible] فایده
کاغذی که [illegible] بسیار [illegible] و قلم را [illegible] کتابت [illegible]
[illegible] آب نبات مصری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فایده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فایده [illegible]

باشد و هم بر منوال پس از تکرار او وقتی قدری بر کوی بر زند و در کاسه
چینی مس و چینی سفال کنند و آب صاف بر آن سازند هر چه خواهد بنویسد اگر
مرتبی برابر کاغذ سوراخ شود تدبیر آنست که قدری از عفص زرد با آن
خمیر کنند ملتصق شود و فایده دیگر آنکه چون قواعد و قوانین بعضی از خطوط
متداول اطلاع یافت از منشات کهنه و تازه محبت محرر شد اول
آنکه در وقت کتابت دست و جامه و بالای خامه را پاک کند که در چشم
دوال ناظران و حاضران کره و ناپسند نماید جامت بر سبیل قوت
علامت کاتب می شود دیگر آنکه دوات از کید و در کمال نویسنده
جنگ در میان ایشان بضرورت کدورت افتد هر چند که محبت و دوست
و مخالفت و موافقت باشد بخصومت و عداوت مبدل شود و همچنین را
مثل نبا مشهور و دیگر آنکه چون از کتابت فارغ شود دوات قلم را برجای
بلند نهند که موجب تنزل و نقصان مراتب و منصب اهل قلم میشود و
بسیاری از وزیران و مشیران و وزرا بسبب همین دست مغلوب تنزل افتاده
اند و این زودی بتجربه رسیده تمام دارد و دیگر آنکه سیاهی را غلیظ نکند زیرا
چندانکه کتابت کند کم رود و شعاع آفتاب باشد و سیاهی او در دوات اکتفا
کنند که باید که مرتبی فاسد کرده و از دوات اصلی خود بگیرد و اگر ضرورت
باشد چاره و اصلاح آنست که قدری موم که بهتر در دوات بریزد و
اندرون او بساند بعد از آن سیاهی اندران کند و بهترین دوا
اندرونی همان سیاهی است و اگر از یک جا باشد در دوات نوا
وارشت که ماده سر ماسیاهی را محافظت باید کرد که هیچ فنی سیاهی را
در آفت سرما زودتر نباشد و از محاسدان و معارضان این نکته
که نگاه و آب ترشندی در دوات ریزند و از آن سیاهی حرفی نقطه
نتوان نوشت و شرط کتابت آنست که چند بار حکایت اصلاح کنند

عیب شمرده اند و اگر ضرورت افتد بانواع حکایت میتوان کرد
و از همه بهتر آنست که پاره موم گرم را بر جای نوشته بر زند و آنرا
بردارند و بگذارند موم را بر خط باید چند نوبت که خط تمام کرده
و بار بار موم تا کاغذ بجان و دل آید و اگر قلمتراش حک کند برجای
حکایت باید بنهاد تا کاغذ سوراخ گردد و اگر خواهد که سیاهی کند
چون قلم و سیاهی دور باشد خط بجا نماید فایده دیگر آنکه
تمام و بحساب و ملازم که باید خطوط خوانا واضح کرده و تخصیص در
محلی که مقصود و مطلب باشد انواع حرکت کتابت و لطف و شوکت
بسیار ضایع نشود اگر چه منصف ماند در دو ساعت مرتبی که بالتصنیف و
کرده اند مبالغه نموده اند که در کتابت غلط و علامت شده و جانها
آن باشد که ستفادان و ممتحنان آن مهتمل و مکرر و مزید شعار او
خواهر ساده نماید ابیات با حروف خوانا و انست که چون متشابهات و مشکلات
واقع شود خصوص بتفسیر متشابهات باید با اعراب نقاط واضح کرده و
حسب الاقدار که مصالح اندر آن باشد معلوم و متعین اصول مسلم کرده و بعضی
توانند شود و در اظهار اشارت باشد بسیار است و علامت دلیل باشد
کرشتند و کرامات و کلمات بعبارات معانی حروفی نیز ... فایده دیگر
آنکه چون کاتب در مراتب و مناسب مکتوب الیه ملاحظه کند باید که
مکتوب الیه را بسیار بگذارد و همچنانکه در خود دوات مبادرت کرده و تعظیم
بالای مکتوب کرده و نویسنده و سر مکتوب را کشاده و فرزند و حکم که چون
معرفت و عبادت و دعوات کند چون مکتوب الیه در تحسین و تعظیم در نزد
مرتبت از کاتب خطاب کلاه و نوره و بزرگی او باشد بر عکس مقصود
کمر و بسر بر حکم کند و قلم را از آن تغییر دهد و خط هم نزدیک نویسنده
و قلم سر مکتوب هم کنند که تمجید ادب در نزد مکتوب و نام خود را در
خط نوشته بالای کاغذ نوشته باشد که کمر ملاحظه ببین که آن خالی نیست

با مخصوص و مخدوم یا مخصوص و یا شاه و محب جانی یا معتقد جان و دانی یا
خورشید یا مشتری بهم کنند بخط خود علامتی که معلوم شود که کسی نویسد
از عرض و حقیقت و اگر کاتب به مکتوب الیه در مرتبه و مقدار برابر باشد
طریق اعتدال مرعی بوده داشت و نام و محبت خود در زودک طرف راست
رقعه مسابقه که میل باشد نویسنده و مرده را باز کرده و مکتوب قطع کنند و از بعضی
مرتبه پس روی حاکم را در نوشت آن شما مکتوب بدست گیرند
نه در جای بر روی خاک نهاده و خود برداردکه او به بی حرمتی سازد بکثرت کتابت
در خواص مشایخ معلوم شده که چون رعایت این ترتیب در مکتوب رود
بمکتوب الیه برسد و درد و مصالح نشود و اگر این سابقی بر ظهر مکتوب
نویسند مکتوب زود تر و سهل گردد و مامون و مقصود زود و تحصیل
موصول کرده و والتقطیع هذا الحروف که هر یکی ص ل ع م ع
س ق ب ا ح ب ر ا ی ل ا م ک ک ا ی ا ل ا خ ض ن ا ا ل ا ی
الله در هر کتوبکی که از این معانی ترکیب بر این ترتیب نوشته شود بیک
بمقصود رسد و چون از زبان بزرگی نوشته شده و جمعی در ارسال آن
مکتوب باشد بعد از نوشتن نگاه کند و سطور را شمار دکه اگر کما سیزده
واقع شده باشد و اگر سیزده باشد چیزی دیگر در آن افزاید تا
وفق آن نوشته شود و باید که از شش حرف احتراز کنند و این شش حرف
حضرت امام زین العابدین علیه التحیة و السلام از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده و گویند در قرآن مجید از این شش حرف هیچ از
یکی خالی نشده که در هر آیتی که از هر حرف هست باشد حضرت غایت از
صفت جبر باشد آن شش حرف که هم ترکیب ما تشکیل کم باشد و
و آن و حکمت چنان در این ترکیب و ترتیب تامل بسیار کرده و
و بدقت صحیح اللطف در یافته که هر سطری از این ترکیب بر حرفی دیگر
متقدمست چنانکه در هر حرف از دو بر ملاحظه باید جست و در هر حرف که

که تی که از حرفت زیاده است و از حروف ملامتی که از کتابت
زیاده است و در حرف جواهی که از آیات قرآن فزون است
و در حرف شش شاهی که از حروف است بیشتر است و در حروف
نقره که از نقشات و خوانات و دوات و کتابت و اوقات
زیاده است و اگر بخط آن مکتوبی نویسند که مجموع حروف بر آن حل
این ترکیب در او در سطور ترتیب یابد هیچ مکتوب بمطلوب نرسد
و اگر در مهمی واقع شود که درو غرض باشد مرکز آن در آن مواد ضرورت
عرض از نقشه مقدار آنست که حقایق و دقایق هیچ فن صاحب آن
صحابت کتابت و نوشت و بجا نمیشود بر بنیاد این کلمات اقتضا
کرده شد باقی قواعد را اهم در رسائل منشیان دید باید شد انتها

بسم الله الرحمن الرحیم و بالتوفیق

معجون سیاهی از فرمودهٔ کوشش دل و در طرح معروف رنگ عفص بیاورند و در محبس نرم بشکنند
و در ظرف آن مرتب بریزند و در نیکو مزاج ... بیکشند نیم خورد و دست بشویند
بیاب ... و ... هم ... و در آن چه از ... و ...
دگره ... و بیشتر ... و ... آن ... تا ... خوب ... گرد که ... خلاف ...
و ... جمع نقطه و ... بیرون ...
جوهر ... بدست ... آید از ... از ... یکشال ... نیم سیر ... نیم ... ... بیدر
و ... در ... عفص ... در ... و ... در ... تا ... با ... بیاید
و ... نیم ... تمام ... در ... یک ... بکنید ... و ... بستانند
و ... صمغ ... و ... است ... و ... تا ... و ... در ...
که ... آن ... و ... بده ... و ... و ... در ... دیگر ...
... و ... بیت ... که ... و ... در ... بهم ...

۱۲۸

[illegible]

۱۲۹

[illegible]

۱۲۹

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد و قیاس و سپاس بی عد و احصا [illegible]

[illegible]

۱۳۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۷

[illegible]

۱۲۹

[illegible]

۱۲۸

جیده [illegible] پیسان [illegible] [illegible]

گره [illegible] ول [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

زنجبیل [illegible] زرنباد [illegible] زعفران

زراوند طویل — مغز [illegible]

گل بابونه — [illegible]

بادآورد — گل ارمنی — عاقرقرحا

[illegible] — [illegible] — [illegible]

قسط تلخ — خولنجان — زعفران

سورنجان — فلفل

گل سرخ — زردچوبه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مصطکی [illegible] سپاسه [illegible]

[illegible] آب انگور [illegible]

[illegible] شراب [illegible] [illegible]

[illegible] زعفران مصطکی [illegible]

[illegible]

دوار الکرکم صغیر جهة درد جگر و اجتماع آب بسلخه
سنبل الطیب مصطفی غافث اسارون دارچینی قسط قثاح اذخر مجوع
زرد صلایه نموده بعسل پرورده شند شربتی تا مثقال در خوراک دواء
مذکور پرهیز از نخود و آب و غذای دیگر مناسب است اگر کاهی کباب
بگوشت مرغ و مرغابی و کبک و تیهو و دراج وغیره ها ول تامه است
دوار الکرکم کبیر از تالیف جالینوس نفع است جهة درد جگر
کهنه و سپرز و جهة برودت و سده آن و درد کرده و مثانه
ورحم و بادهای غلیظ و استسقا و ادرار بول حیض کند و دیگر
امراض رد و نفید است زعفران قرنفل سنبل الطیب
دوقو اسارون راوند فطراسالیون سلیخه
فقاح اذخر حماما فو ریوند مصطکی عصاره غافث
جعده روغن بلسان کبر رومی روغن بلسان آورده
بعسل سه وزن ادویه پرورده شند و بکار برند
حافظ الاجسام دوجه الواع است و دیگر وجود است
دارچینی سنبل رومی غافث سنبل الطیب
اسارون راوند فطراسالیون سلیخه
فقاح اذخر حماما و ریوند عصاره غافث

صفت معجون ... که هست کنند و داده اند تقویت
جوانی بدهد و مداومت نماید موی سفید در سیاه کند
جوانی یکسال هر روز تناول نماید تقویت اعضا و کرده
و مثانه و دل و دماغ و جگر و حافظه و امراض بلغمی و سوداوی
و جذام و بهق و برص و بواسیر و نسیان را مفید است
و جهة حفظ حرارت غریزی نفاثت داغ و دیگر مجرب است
پوست هلیله زرد و هلیله کابلی و هلیله سیاه آمله مقشر
تخم کشنیز ... ایرسا سورنجان ... فلفل سیاه
افسنتین قاقله دارچینی و دارفلفل سعد هندی زنجبیل
بادرنجبویه ... ادویه را ... کوبیده ...
بیخته اند ... و کیسه ... آورده ...
صلایه کنند و ... مقداری ... ادویه را
... پرورده شند و مجموع را ... کنند
و هر روز بعد ... آن ... تناول نمایند که
در عرض یکسال تمام ... وزن مجموع ... است
... مثقال است و مقداری ...
... و یک ... شود

[illegible]

نسخه معجون و جوارش جهت قوت باه از ابوالقاسم مجرب

دارچینی تخم خشل خصیة الثعلب شقاقل بهمن سرخ
بهمن سفید بوزیدان زنجبیل خولنجان تخم جزر
تخم کندر تخم شلغم انجره تخم [illegible] [illegible]
اسقنقور فندق تودری سرخ تودری سفید [illegible]
مایه شتر اعرابی مغز کنجد تخم [illegible] لسان العصافیر جوزبل
کندر سفید حب الزلم [illegible] سفید [illegible] عسل [illegible]
معجون نموده هر کاه خواهند از یک مثقال تا دو مثقال میل نماید

جوارش [illegible] جهت قوت باه تخم کرفس تخم شلغم تخم جزر تخم [illegible]
تخم [illegible] [illegible] حب الفلفل حب الزلم بهمن سرخ بهمن سفید
لسان العصافیر فلفل سفید روغن جوز هندی [illegible]
[illegible] کند [illegible] و [illegible] بقوام آورده [illegible]
شربتی دو مثقال [illegible] معجون [illegible]
[illegible]

زیاده [illegible] [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] دارچینی [illegible]
مصطکی صمغ عربی کتیرا [illegible] مجموع [illegible] عسل [illegible]

گرفته بقوام آورده و بپرشند در وقت خواب یک مثقال [illegible]
[illegible] گرم میل کنند نسخه [illegible] از تصرفات میرزا محمد [illegible]
تخم [illegible] تخم شلغم تخم انجره تخم [illegible] تخم [illegible]
دار فلفل تخم [illegible] فلفل سفید فلفل سیاه [illegible]
حب [illegible] لسان العصافیر خصیة الثعلب [illegible] دارچینی
[illegible] زعفران [illegible] [illegible] [illegible]
زرنباد و بوزیدان مایه شتر اعرابی [illegible] [illegible]
عسل [illegible] معجون نموده [illegible] دو مثقال میل نماید
از [illegible] [illegible] معجون [illegible]
خولنجان خصیة الثعلب بوزیدان تخم خشل [illegible]
دارچینی [illegible] دارچینی بهمن سرخ بهمن سفید [illegible]
تودری [illegible] تودری سفید شقاقل مایه شتر اعرابی [illegible]
تخم شلغم [illegible] مغز [illegible] لسان العصافیر [illegible]
معجون نموده [illegible] دو مثقال [illegible] معجون [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
دارچینی [illegible] تخم [illegible] تخم شلغم [illegible]
حب الزلم شقاقل بهمن سرخ بهمن سفید [illegible] تخم خشل

کرده کافور قیصوری [illegible] [illegible] [illegible] عسل [illegible]
اول [illegible] [illegible] [illegible] و بعد از آن ادویه دیگر [illegible]
مشک [illegible] عنبر [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
شیرازی بنوشند صفت معجون دیگر که در قوت باه [illegible]

[illegible] [illegible] دو اسپت نخود سیاه را
در آب [illegible] تا آب [illegible] [illegible]
و بعد از آن خشک کنند [illegible] کاوی [illegible]
پس دو مثقال از آن [illegible] [illegible]
[illegible] دارچینی [illegible] مصطکی [illegible]
یک مثقال مجموع را نرم [illegible] کرده [illegible] بقوام آورده
معجون کنند هر روز دو مثقال [illegible]
[illegible] [illegible] گرم کرده بنوشند معجون دیگر جهت قوت باه

عاقرقرحا تخم [illegible] فلفل از هر یک چهار مثقال دارچینی
شقاقل تخم [illegible] تخم خشل از هر یک [illegible] مثقال [illegible]
یک مثقال مجموع را نرم کوفته [illegible] هر روز دو مثقال [illegible]
و این معجون بسیار مجرب و بغایت مفید است [illegible]

جهت [illegible] قولنج و [illegible] [illegible]
هر کاه بعد از طعام [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] [illegible]
از هر یک [illegible] [illegible]
ادویه را [illegible] کرده [illegible] آورده مخلوط نمایند
و آب [illegible] کرده [illegible]
پیش از طعام و بعد از طعام هر کاه [illegible] نفع عظیم [illegible]

[illegible]

بجهت قایم نمودن دندانها عود چوبچینی بیخ نی
دندان فیل بیخ چوبچینی وصل بیخ کبر افزاید
در روغن پیدا ... مم او و باشد شب
بر بن دندان مالند علاج سفید نمودن دندان
صدف سوخته و تخم ترب تخم سعدان ابرکی ...
کوبند و بر دندان مالند زردی دندان را برطرف کند
طریق دیگر صدف سوخته ازوج نبر کیرها سود
کندر خولنجان طباشیر شاخ رو

[illegible]

۵۹